

تاریخ

وقایع بغداد و سپهر عیال

دارند و علی

آمین آشنی (پسرانیک)
که در عجم آمد بر اول بن قلیل
مفرد کاشان در نوبت

۹ جوز ۱۹۲۵

قرآن و جوهرت برام ان شاء الله و محرم در ظل غایت حق
محمود و محرم است قدیر که به تالیف تاریخی فرموده و
تقدیر هم فرموده بر وجه آه عین آنجی که از دهه هجری در کما
جمله آنکه بعد از سال این فرموده آنچه از دهه هجری در مسافرت
مسافر قبول و آورنده و سخن عظیم بی طریقی آورنده بر صفتی که می خوانند
این نام در دهه هجری آنجی که بی طریقی آنجی که گفته اند و دیگری
نوشته و خود خود تدبیر عظیم نیز از آنجی که گفته اند حضرت رسید
فرموده اگر هم فرود آید آه عین خود تاریخ گویند
ولی بدست ندرت خدمت حضرت که در دهه هجری در
آن پیدا کنند و لکن آن تاریخی در دهه هجری که کرد
در این وقت بر سطح حضرت جامع عمران آنقدرت معجزه این
معنای بداند که در روز و احوال بر مراد سخنم از این فرود که
آزاد هستید نه بکنده لغز و فریاد چون از راه فرود می آید
میشود معتبر است تا به این امر و مراد آن نماید که لب فرود
نه مثل فریاد از زبان - در دهه هجری که در حضرت ولی امر ایم

و با قرانت و اعلان المراج و صفا و نظر دارم سابقاً تا ریح معبر آنرا
 خود بسته بود بعد از آن حواصط هر کس و با آنکه مشغول و در امری
 مانع گفتند حضرت و که امر را بجمع میزند دارند باید که در آنجا را بعد
 بگیرند زیرا اگر ملت خواهد روز تو کرد و کین تمام در حضور
 و که امر را در اقطار کنند تمام سال باید از کار و کس بازماند
 و نیز مفسر بر این است بفرمانند روزی بعد و قطعه قطعه در کتبی
 است در غیره هر یک با آنرا لایحه در این معنی حسن کردت
 و با تو پیشگو اگر بکنند تمام آنوقت که است شکر شود است
 بر در است و در میان مسیح در جهت امید دارم بفرمانت و السلام
 روز روز از او یاد باید در تمام از غیرت بیایان عزیزت قسم
 در میان است که و نیز در وقت و سعادت را ابتدا تمام
 قرانت عزیزم

آنکه در روزنامه هر روز تعلق باها نظر را در این
 در میان است که هر روز را تا سر قدم در دست اند

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از درود و تسبیح و تهنیت به ائمه الهی و درود و تسبیح حضرت علی
 و تقوی و ائمه آل باقرین و تسبیح حضرت عبد الله و احوال اطهار
 المنزله فدای القیاد و اهل طاعت غیر از عهد و میثاق الهی و ترمیم نفع
 شکره مقدسه رهانی حضرت نفوس فحشاء و اولی الامر به فایز نوع
 انبیا در آن ارواحنا لعنایه الما کریم فدای منزه منزه در بیستم
 ماه دسامبر سنه ۱۹۲۴ خورشیدی بحسب امر حضرت ولی الامر به این
 عهدنامه عبد الرزاق بن فضل مضمونیه کائنات فی مابعد کفهریم
 که بحسب حال قدم علی اسم الله اعظم از بنیاد آفرینان عالم مبارک
 باذن نایب امریه و طلعت عبد الله ارواحنا لمرسه المبارک ذرا
 الی آفرینان مبارکین را از جناب منتهی کافیه آشنی علی
 بوسیله ائمه الهی نژاد طهریکه یکسره در وقایع را از بدو طرح
 حال قدم از بنیاد که علما ندرسته نمودند و کفهریم مبارکین کرد
 لذا بنیاب کفهریم آشنی امر مبارک را در کفهریم در نهانیت
 اهل عتد و القیاد قبول نمودند و تا بید و توفیق از درگاه رب

بجای نیت قیامت بجزایر این راه بر بروم و علی الاکمال و بی نیت
 و آنچه سخن بر سکرت از آن بی نیت آید سخن این که در
 کلماتی است از علی علیه السلام که در کلمات اللہ تعالیٰ است چون
 این علی در بیان کفایت کلمات اللہ تعالیٰ تا هر کجا که سخن گفته
 میزند حال بود چون این سخن بود در کلمات بی نیت کفایت
 گفته است که هر کجا که سخن از خدا برسد و از هر کجا که در یاد
 در هر حال که سخن بگردد یا در کلمات بی نیت یا در هر
 با والد و همسر و زینم کلین چون را که حق در کلین بودند
 در کلمات بی نیت است بر این دلیل معارضه با خودی
 در کلین لغوی در مقدم است ببقدر لغوی بی نیت و در لغوی
 لغوی هر کجا که سخن غلظت و کبریا که از هر کجا که لغوی
 در لغوی در لغوی که در هر کجا که در هر کجا که میاید از لغوی
 است که بی نیت و این سخن باید بود از هر کجا که در لغوی
 و این سخن در کلین است و این سخن را با هر کجا که در لغوی است
 هر کجا که در هر کجا که در هر کجا که در هر کجا که در هر کجا که

بود بسم الله الرحمن الرحيم ما تقدم حل کرمانه و سیم صیدیه این که هرگز در فایده
 بود لغویان غریبی و آفران جمله بر کتاب آن عفتی به الامم حضرت عبد
 درواجا نامه المبارک خدا چون فایده که بر او که چون علم به این
 در آن وقت مردم شریف و پر همت اندر بوستند چون فایده مرزا
 رفیع مکرمل امر این بود در سینه آفران اول ما در تمام
 عفو و بعد قائله و مابین عبارات از این گوید که فردا اگر این
 دختران ندرت این حکومت و در او از فرستاده زمانند هم
 خواهم داد بخاری جواب داد و از آفران حوت مولی الی غیر
 فایده حضرت گردید و در آنکه هر روزی با فایده مرزا رفیع لغایز
 محبت خودی آفران رفیع قائله بود و ما بدر میگفت که شما
 مابین دو کلمه آمد و شد زیاد میکند و از برای من ضرر دارد و بعد
 او جواب دادند که اگر چه نترسانم شما از عاندن ما که بعد
 شوند بسم الله الرحمن الرحیم بر مدارند و میگفت در جواب که در جواب
 صدارت را چه بدیم ولی در هر موقع آن لغوی که به لیر صدراعظم
 بدید و ابر چون ناید سرگفید تنها سفینه از طهران بنفاد حرکت

والمزاج سرد و ثمر و خشک در راه بر نفس سرد و در کربان و خرد
موقوف گمارد قهر ایستد و المرد و لیس و ثمر و غیره و گیاهه البر را بنفاد
رسانند و چهار و دار ما میگردند سر از سر گذارند که در این نام فطرم اولی و علی
المراد فدا اورا که نفس در فدا نگذارند اینها فرمودند و خند و خنده
در اول باد غایت شد و آن آ میر که از فیه روی نیست ششم بود
تدریس تلویح مزاج در شان بود و از نذر در کاب و یک تا
اسلام بود بود اورا در حضور فرمودند و با یک بار در سوره نازل
که میگردند که در اسلام بود مانند یک معاش خوشتر مشغول گردید
ند چون واقعه فیه ممکن قلم در اسلام بود واقع شد ستر نذر
اینجا را حیرت فرمودند فیه ممکن قلم فیه معاش افتد بر فیه
عبد لغت را صفی که فرمودند بکجا بود فیه که در واقعه پس جمال
درم کل غلام فیه استاد که مع سلانی فیه که عسند می رانی
منزله در حضور غلامی بفرستادند محبت مبارک از او در بیجا شد
چهار نفر آنرا فرستادند بکجا که فیه خلق بکجا مبارک فرود و بیجا
سلانی را عسند می رانی را میگردون کرده ایران کردند و اینست

معلوم شد و من بعد برگردان آن در خبر هم ثبت شد . فایده برگردان
 و دار حرم تحقیق کرد که در خبر حضرت دار کلبه شدند و در خبر
 طاعت شد که همیش . فایده برگردان دار و دار تحقیق کرد که
نیز احیاء . مکونین دار و کلبه نشان ند و آنها دین که بنا که بنا
ساز ده عمد ساز ان ، حضرت سینه که بر را ثقت در آن
و در آن بت حرم در خود رفت در عالم دین حرم ساز ان بر آورد
که مکونین نشان نیز مفید عالم و نیز آنها دار کلبه نشان که آن
و نیز بگر نکو نیز مفید و ال امم سلا مبول را آن نشان و نیز و فریاد
منحرف آهل حکومت حرم دیدند بر بر است و نیز ساز ده را ثقت
مکونین نشان شدند و حجاب دارند آن در خبر در عالم ایران کرد
نمایند و اگر قبول نمایند و نیز مکونین بر و تعارف نشان که ایران
اگر حجاب نیاید که آنها نیز بهدمت دارند نشان آنها بر نشان
بگو و آن و نیز اجار حکومت تقریر و نشان و نیز منش
در مانند اگر و نیز نشان بر نشان حکومت حرم با ای
و والد نشان و دارند نشان فایده نشان ساز ده را ثقت

غلام لیدار فون برهرا می بین با سر کرد و ارد لیدار سیدم در سبت
 یک سره زنی در دانا چهار از نزل کوه مسکن صد اربابوت چون
 از جایت بخت و لهر غانه و در صبح در صد نگار در ریح طبع است و اسم
 آن ضعیفه می می که مورد معرفت بود و چون پنجاه ترقف معلوم است
 ششیم از در دو نامه و آه و فغان بیخ نام آرد است در
 ملکوت جا خوانی که مقدس از کوز زبان است میا و نادنی یافت و
 محو و خود رسد و ایت غدری بود اللذ سطنی و سستی مسکن و
 تا در یافت صبحی حقیر را بر بند و رب فانه حال من که حل کرد و نماند
 جان باین حقیر اظا رعناست در ادوار فریغی که صد و نهم و دست
 ما که بر سر در و نس با لیدند و فریغی بدد که فریغی بدد شد
 یغ عمارت و استم دفعه ستره فریغی در و اها لغیا ته دالطافه طبعه
 فدا و حیرت گذشتند که در سبت بیت خانه ادر فریغی و ابر برادر
 گاهین دهن کردند و حیرت گاهین لعیاد و فریغی بدد که فریغی بدد شد
 و چون ابر بر با با آبر را غیدیم هدفی بدد که لغت به فدا
 غلبه بود به الای شریک لیدر گاهین اوقات من در دکان بیخ و کوه

مفهومی و بعد از آن - وانی محرم است و اینها علی بن ابی طالب و بیانی مفهومی است
 و بعضی اوقات در وقت مبارک که تعمیرات بنای لازم بود تعمیر می نمودند و
 تعمیرات بهت مبارک را آنچه تعلق بنای و شب اصلاح مفهومی است
 که حال باین سوال گذشت و در آنوقت آفریدگان و جوایزی
 علیه الرحمه کار و پیرانی بنا که بود در فروع بود از وقت ساختن
 و چون فاش شد اوقات مخصوص جمع المورث ترا تمامه جوایز کرده بود
 حضور جان که روح العالمین لعن الله علیه الداء و نیز فاش کرد ترا
 مدبر جوایزی از موفقیین نظیر حال قدم علی گریخته بود صاحب الامر
 حال آنکه بر این حال پس بدین مباحثت تعمیر و تکمیل کار و اندر آن
 در راه که علقه زودار بنا طبع بود لهذا فایده دانی تمامه حال
 و تعمیر بعضی از اجناس چون میر سارک بود در آن خان مفهومی به
 بنای بیوم و قریب در وقت نظر طبع و غیره مفهومی لغت و فایده دانی
 حضور را با نظر طبع آن که فاش نشا ترا فایده طبع و گاهی حضرت کاظم را
 مدبر کلیم و حضرت عبد البر که از او فایده المعتبرند آنرا نیز می دانند
 بر این ملاحظت و در نظر تعمیر و تفهیم بنای آن و فایده که در آن مفهومی بیوم

که بعد از رسیدن به آنجا وقت ما قدم هل سپهر بزرگم قرار یافت
بیت از کار برداشته جمیع تعداد آنرا و نیز قصه را شنیدم و
بدر حرکت و غیرت مبارک در برابرش تمام تذکراتی که چون قبلاً
قدم و اسم بزرگم روحی را احیاءه العدا بعد از آنکه در آنروز در آنجا
غیرت و محافظت ایرانی و سایرین از طرف شما برداشته بودی در
طریق ما نام تعداد شدند و سلامت و تندرستی و عیال قدری بر
موش و لیل ما بگردید و در آنوقت تقبول و پذیرش عیال
جایی که قوه و قدرت میبود و کفایت و قدرت شاه ایران دارد
شد و صفات شریفه در خط و حرکت ما قدم هل سپهر بزرگم
عموم که اگر مونی از سر ما یک کم لیسوعا قوت ایران و ایران کرد
و آنرا در زمانه بلند نماید و محروم و بزرگوارند و در آنوقت
حون از تنهون ما کرد و تقویان نه روس کفایت او در عیال
آرزو ما بزرگم در تقویان نه دارد شدند اما حضرت کلیم را
تقصیر غنیمت خواستند از دست برداشتند حضرت آرزو ما بزرگم
فانه تقبول پسیده حرارت متعاقبان عیال ما کلیم را
در بر بردند چون تقبول از دست تقصیر آنها شد و مشغول را شنید

که بماند که آندرس در زندان باشد بلکه ممکن گرفتارند فوراً
سوار شدند و گویا در حضرت شاه ایران وارد شدند و بعد از آن
بخدمت دولت و همانا که حال از حیرت روی گرفت آورده و بعد
باز حکومت ایران بگذارند و فرمودند این بود که از طرف
روس در نظر ما فقط فرستاد که در راه نیاید و بجا بقیه حدود
و عین شرط با حکومت معاشرتی که باید بداند و حصول همانا که
بگذارند تا در نهایت و همراست و قدمگذار از سواران ایران
من بزرگ که بکشیم گویم لذا از طرف حکومت ایران بجا بقیه
نهایت ترسیم و اهمیت شد و در راه در نهایت فرغ و برود
این طایفه را طی فرمودند و بر سر منزل وارد شدند و کتیبه
در فین و دینی نیز قدمت بزرگ از طرف عمال دولت عظیم
روس شد و اگر قدمت را در میان حفظ بیکل الهی در آن
روس در نهایت و نیز هیچ بر صبح بر سر راه که تا ابد آید و افتخار
بمنزله الی الله فرمایند که چنین قدمت مقبول و سعی است که در وقت
و نویسد که بیدار است و کلا در دولت فخر و در مقام سره مکرر است

فخر آید در احوال و در امور استعجاب بران مظهر عظیمه و نور کرمه را
بفرست و کمال است در یاد بند دنیا که در نور حق است رفوان الهی
نور فرقی اند از خواصف بدخواهان از زمین حفظ نمایند و
به آب معرفت و یقین نغمه ناله استعداده در جنت نعم را تمام
کنند تا عاقبت شجر برتر گردد و صحنی را از ظلمت به نور ممکن
و نادی فریاد و ملک و نور شکوات و اتقان این قدمت نمود
بماند از ره و نعمت خویش بر آن دولت محترمه که در سیرت محبت
نعمت الهی بر مظهر آن روز زمین مرقم نعم در سیرت عا آجای
الهی را از شرمستان زمین حفظ فرمودند و فایده الهی را املی و نادی
عقل کردند و هداقت دانست و خیر خواهی اهل با در نزد حکومت
بر جمیع آن معلوم و مفهوم کردند و در حقیقت فرمودند و
اندک است خبر و مساعی تبلیغ در آن کشور وسیع نمودند
مردم را از فقر و الفاق الهی امیدوار کرد و نقطه و
آن آیتهم نور بر جمیع آفاق جهان نغم گستراند و در زمین را
از توفیق برگزینان و سعادت بهایت برین کند و لیس را

مع اجماع بفرستد اما هر حالندیم صل بسبب ایاکم هو انزوا و اول در دار السلام
 علو و سمو اسرار الهی را که نرسد صغیر و کبیر فرموده و اینست و غلبت ما که
 بر کل ممتدودند لغیر کبر خوف و بر سر و غلبت ما که قلوب کل را نصیر
 دیت و تقریباً در آن وقت چهل نفر از جاهائستریه و لغیر ایشان
 حضرت عبد الواد روح الامین گذرنامه الحاکم کردا بهم زمان آن
 کاسد را میگرا خورشید صلی بنفرد کاشان علی ابرهه بود و لغیر کلمه
 ما که مانند شکر و عظمت و اقتدار ملوکانه ظاهر آید
 بفرستد اخبار که بطور حدیث رسید در هر حرکت حالندیم
 صل سلام از بندار می نرسد می نرسد شکر و غلبت چون شکر و عظمت
 انر مبارک در حضورش و ایران تا هر اندیش و ندر گشتند چه از نظر
 کار بود از بندار و هم لغیر لغت از دست نهر لعل و خوانین که در آن
 بندار و نرسدند و کعبه مبارک شرف میگردند و بعد بر حقیقت الهی
 منقود در پیشگاه حکومت ایران ترفع میگردد و نام اقتدار را انگو
 ایران چون شکر را القم الهی و لطفت شد در حقیقت ان افره
 گردید و در پیشگاه انکارش نرسد چون اهل تن صد آن

نمودن این بود که آنها را بدم از لاکه بیدار فرمایند و فرمایند که
 همیشه بخیر و در جهان در بندار سعادت نورانی غار الهی و اعظم تر
 یافتند در صدد حرکت همای که عمل گیرانند آنها دند از سرانند
 کمال عبودیت در نزد ارباب این بود و خوف آنها را گرفت که
 باین واسطه در زکات و ایات و تاهیدین در انبیه و اجتهاد
 بکوت میراث عثمان نیز نور را سعید آرند و ما باین واسطه
 در این دنیا را بچشمه حیات رسانند و غیر الان برودت
 را بچشمه آرند در درجه بکوت مکن و تاهیدین باشند و لغز
 خطیم تا تر نمایند و کلمات ابر و اهر بکنند -
 بیارند تا در شاه ایران حضرت تاهرا لدر شاه از شاه شاه
 عبدالمعز خان خواهد بود که همای که عمل گیرانند از بندار
 کار و حرکت نمایند بی شک از عبودیت در در آیرانها و
 تا در ویلیغ آثار الهی را فراموش نمایند و همان غلانی تا
 شاه ایران در حال اتفاق مع عهد شدند و عهد بفرستادن
 بکنار آن بر آن بندار نامش باشد که جای یک روح پناه

فداه را از تعداد ناسلامه بدل بکمال عزت حرکت و مسافرت نماید و در
 تعداد کفر حلیل با فراموشی بود در راحت اندک در دنیا با تیر خنوع و خنوع
 بود و در آخرت تاق با شایسته اندک خنوع فرستاد که فراموشی است
 اندک در مشرت کرم و عرض دارم و در خنوع فرستاد اندک و در راحت اندک
 هر دو فرستاد که کعبه و جلاله هم حل کبریا که با شکر بر سر از طرف
 و الی تعداد فرستاد که خوب در بیت همه مله است که بود از آن حضور
 نهایت شد و وقت در بسیار زمین کعبه و چون در دست کعبه بودند
 و و الی هم ظاهر شد و الی در حضور خود که که سده ن ایران تا میر شاه
 از سده ن بعد بعزیزان خواستند که حضرت تعالی است ترا از تعداد
 می را که عزت ترا سازد و ما در شاهانه هم قبول کنیم و قدری
 دارد که انواع همان عزیزان ناسلامه بدل حرکت فرستادند بخبر که
 میر و اراده این است و بهر امر بنفرا شد اعبات میکرد در
 نهایت ممکن و درها و جلاله هم حل کعبه در قبول فرموده داراده سفر
 بعد بعد داراده با رک بود تا آنکه بنای مسافرت را بر قسم
 و اراده و نسبت الی بود و ام آمد و خبر بود الی اراده شد
 و ما فریم و بهای سفر و کجا ده و بهار و رسید و باران بهار

کل فاکر که در تمام برود ششتر در نهایت جلوه و سکوه و عظمت و جلال
 مشاهده که تا آنکه مصداق آیه مبارکه *ذلک یوم الخروج* میباشد
 آن عصر سید و بعد از ظهر از اندرون حرکت تر میگرد و قبل از
 حرکت نقل مکان سماع بحیث است بودن در دوازده منظم که تقریباً
 در دقیقه از نیمه اول میرسد مانند عکاس تا سماع رضوان بگذرد ششتر
 و بعد سکه یا موریت لغز فضا تا در لغز جمع بسیار با نقل
 مکان کردند در هر سوره سلفیت جلیل الله را در هر سوره سماع کردند
 و فایده چاره کار را در اطراف سماع در آمدند در آن وقت سماع برین
 با و در آن وقت و کلامی که تا کون و لاله آسمان و کلام در هر وقتها
 میرود هم در هر سطر را بر سه حرفی آب و زره است لکن است
 و صفا در دفعه سماع آب زردان از هر طرف جاری و جمع
 اجباب است تمام نام را در نظم و ترتیب امور در هر وقتها تقسیم
 بر پنج وقتی سماع چنان بود که در وقت حرکت از ابتدا
 سخن از جمع اطراف گرد آورند و در هر عصر در هر وقت است تا که
 جمع زره را چنانکه در نامه اصول و اظنه در وضع را بین
 قدم مبارک می انداختند تقسیم بر تندی که همانا که بلند

آنکه سماع
 در هر وقت
 در هر وقت
 در هر وقت
 در هر وقت

منقرضه تقریباً چند دقیقه بعد که قدم دیگر میبازند و با جمع خداوند
 و کسب با دست مبارک میفرمودند که وصف نتوان نمود از الحقیقه برتردی
 همراه قیامت برآید (چون بخوابی بدین قدر است هر قدمی که
 هزار قیامت را بگیرد و غیر از آن در آنجا نرسد) حال قدم صلی الله علیه و آله
 قدم بر زمین نهادند خلق از جمع اطراف الحرم آوردند و چون باران
 نیت مبارک از آسمان پاشید شریف آوردند کوفه مبارک کوه شاه
 راه رسید و اعیان بقبرین گشتند و حرکت نمودی بقبرین و با
 و آسمان را که معلوم نیست و آه و ناله از سر بر بلند نمود و اهل
 وضع را از قدم مبارک میاندافتند که بیجا است که با قدم مبارک
 تا غیر صافند که بر زمین نماند و جمع فریاد میزدند. ابراهیم
 مابین آن که خدا را تعظیم نمودیم. مردم روز و شبستان مبارک
 آه و ناله بسیار میسر رسید و احاطه نمود همه بار و هم اهل انصاف
 بدان کفر و بتیسه یا مولای و مسیحا با ذلالت و فقر و غنا و مولای
 بنا بر وفات و کبر و ذلالت و ابراهیم را که بی رحمت تمام
 جانها را از طرف جامع معظم در تان جانها فرمودند و از آن طرف
 را اهل باغ بخت است که است فراموشند تقریباً ظهر بر باغ بقدم

مبارک شرف شد روز بهمان یوم اول عبد و همدان بر عالمان چون
 حضرتان اشراف فرمود و هر از روز بود توقف فرمود در این
 روزانده روزده علی الدوام در سرای پاره ایی نزدیکان امرا و علماء و
 کفو در محاکم شرف میگشتند و لشایخ و جوانان و قریب مئودین در محل معصومه
 راجل غیر معصوم و واحیا اگر خدیوات مسئول و بعضی اهل کبریتشان در
 اندرون روزی شرفت فرمود و شبها نیز در جویز میرفتند باز هم در
 باغ حاضر میگشتند و حضور در آن وقت از جمله خدام بهر کار که
 میشد حاضر میبود چون روز به از اهل تمام یافت از فرمود روز
 نیز در محل ظاهر حرکت میفرمایند و نیز خبر مقدار رسید و اهل با
 اهل حکومت و امرا آمدند و در باغ حضور و در محبت کردند از در امرا
 سفید شد که در ایام ذکر حضور بود حرکت که وقت حرکت سی بی شمس در رجا
 تعدادت میکند که مسافرت در آن وقت جوینت و با مظهر و قدم نشین
 نخستین و همچنین حضور حضور که در بدنها یک جل عظمت و کبریا که از
 عاب انتقال از کفر با کرد شرف گفته و حیران مانده بود و در
 در همین وقت که حالند هم جل کبریا با بر با بگذاردند حاله
 تربیت زده شود که فراموشی تمام و بی سلیح که در آن دقیق حرکت

بر وجه آنکه آنرا می نماید و نیز جایی از نزد خود معین نمودیم که بعد از آنکه از
 حرکت مبارک بگردش رسید و در افق جایی بر وجه تدفین نفوس بود که
 بعد از آن بر وجه قایم شد و ما در آن جهت قرار دادیم و در صورت آنکه
 در آن موقن و مطمئن گردیدیم که همانند مردم قبل گرفتار از هیچ تنگی غافل
 نیستند و بر سر تحریر افزوده و بر عظمت و جلال مبارک و دالیه و حیران ماند
 ما در هر روز در هر یک از این حرکت مبارک و کرم و عظیم نام (حون علم) و
 وصف و نفعات بسیار می بینیم و شگفتی می گماند و در (اجا) و
 در میان خود در بعد از آنکه بفرغ و فرج غمناک که اجابت کرده
 و گاهی مبارک عالم شدند از حرکت نورانی آن مبارک الهی
 بگذرد از آن بگریز و نه به مشغول شدند و اهل سعادت گیران و از
 زمین و آسمان و در این زمین بود که فقط آسمان را فرو کرده
 بود و الحقیقه بر یک مانند شکل صاع و نصاب و بیک اثر بر نداد
 اخبار از علما و فقها و امرایان و خلق هر کس که در آن جمع حاضر بودند
 منوال کل بگریز و نه مشغول که پس سعوری را آوردند که فریاد زشت
 بلند شد و معلوم است که در آن دقیقه همه حالتی بود که مبارک از آن
 از ناشردن حرکات اهل الهی و دالیه و این خلق را بیدار کند اهل

الا انفسه العليم الخبير ما يرحون ^{بها} ما يكبرها ب سيد محمود زانو
كج غنود مخفی شد که نامه بلند تر شد و با سب سحر و خطب بیخوفانه که
از سب تو بی ادراک کور که میکل پس بر تو سوار خواهد شد نه الحقیقه
نیست قضیه لغیر آلودگی که پشت که نقل از خود مسدود است هر می شدند و
جما لقدم جل عظمت و کبریا ^{که} جمع را آنگاه میفرمودند و بدست مبارکشان
جمع خدا علیه نظری میفرمودند و چون است قدم حرکتها در جمعی اذعان
گفتند الله این معراج کبر المظلمه والجلال و نام الیقین و الهی
و انشأ الله التکرار العباد کما ان من المنتظرین والارواح معاً
قبضه یرم الیقین و السموات مطروحات بحقیقه سبیه نه در آنجا
بسر کردن و هر یک دیگر سکونت و حقیقت ^{المراد} ظهور را
ممنوع (که قیامت برانند استی به من) در حضرت عبد الهی روح الهی
قراب اندام بند از ادلی حرکت ^{بها} آخر در ظهور مبارک که در شفقته
و چون عالم قدم و رسم عظیم روح انظمه جلاله همین نه با بر کباب
نهادند حضرت غرضین ^{بها} الا اعظم ارداد لعنا یا ته الذرا ذوری
زین اندر آمدن زین آن سگوه و عظمت حریت کبر عالم گردید
در حرکت سلطنت علیل الهی سبیه حرکت و ذی القربان سبیه و ترفعی

و تجوز عن مريم فان تحول حاله من حال سعة الاطعم كغيره لنا ولك
 والهي الاطعم لنا له له ذلك في المحدث المحرر لنا له ذلك في القدر
 اللامحوت و قد انا له ذلك في القدر و المحرر و الملكة ليعين
 لمن الملك المبرم و قد القيب من طر العاينار الملك لله الورد
 العوا رفهان رضا الاله و لاراد ان جانا نرور عقبه امرنا
 كدع و جانا كدع صفوة في و فبا كدع مع صفوة في و فبا كدع مع صفوة
 صفوة في (و صفوة في نورا الاله كاش في و سيد كدع صفوة في كدع صفوة في صفوة
 شدة زف كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 ساور صفوة في دست اوليو و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 فبا ان دار اسرار ابيهم و داد اسرار ابيهم كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 الاله اسكن و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 الاله كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 قمر كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 از احاد و از طرف حكومت يوز شي كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة
 مبارك و امين و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 مدبا في قمر نفوسا تير انشور و كدع صفوة في و فبا كدع صفوة في و فبا كدع صفوة

پا چوب توفت فرمود و هر وقت غمگین گشت فانی بود و هر صبح
 امیر شیرازی را بر سر آورده مبارک را بچشم براندم که فرار از غم
 فرار مبارک زده شود و این باشد چون حال قدم حل غلظه و کبریا
 لرزش بسیار در دستها و در غم فرمود و داخل میز را برده بر سر سلطنت
 جان تر می نمود و چون غمگین برسد دم و غم زده گشت در سر
 و بر این گمان که در اطراف چه عمل حکومتی و غیر حکومتی است
 حاضر می شد و انظار و احترام می نمود و نیز در سرها قرار می نمود
 حال قدم بر سرها خبر می شد و که بر سرها همان طرز رکوع بود که در
 وارد می نمود مستعدان در آن وقت که با شکر از او خبر می نمودند
 قائم تمام در حکم و اعیان می نمودند و فقرا و اگر فقیح کل خبر می شدند
 و در آن زمان که حال غمگین می کرد نزدیک می نمود جمع کند بر او خبر می نمود
 و شب گریه می نمود و بسیار از او اخبار می شنید و شب را بی
 سینه می کرد و می دانست که کل در غم وقت قصه می شنید و حال مبارک حل
 می نمود و این هم و این در کمال آسودگی می خواستند و چون
 حال مبارک در وقت بیخوابی در کمال غم بود و خبر می نمودند که
 بر کار آنان در آن خواب فدا می شدند و گاهی غمگین می شد و مبارک

کلی در مینه کلان بر میسر و وقتی در شب جمع قافله مگر طرفها
ملک عظیم مفری مفری و تفریحات لازم در امتحان و حرکت قافله مفری

با حضرت مرگ امداد حضرت عظیم الی الی عظیم روح با این لرمه
المعطرند المود و بعضی ادوات در راه جانان که حضرت بر کار آنا
را چنان میفرمایند و صحبت میفراود چون یک غت مفری می رسد
حالی تمام علی عظیم از کمی و نه کردن آنکه می آید در دند و پسر سعید
مرا می کشند و بر کار آنا در کمی و نه مفری تمام و تمام عظیم حدی

مفری مفری و از اول حرکت از تعداد الی الی مفری مفری مفری
و تفریحات و از بعضی قصبه آنا که در تفریحات و تفریحات مفری
مانند مفری و تفریحات و از مفری و تفریحات و اگر مفری مفری مفری
مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری

ادوات تمام امداد در راه حضرت که لازم بود میفرمایند مانند
و در مفری مفری و در راه سعید حسین کاشی اگر ادوات تمام مفری
نیاید و در کمی مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری
نامن مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری
غایب مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری مفری

کبریا است تا تو باشد در راه هدیه که نرسد شرم پذیرد و سزاوار
 تسلیم گوید و در انوار آقا سید حسین گمانی بود در او
 خیمه مبارک گفد و عرض نمود که حضرت مولی المومنین و جامع است
 و با سب زنج خود گناه نمی است عیض نمایند و عا تقدم حل عظمه دیگر
 سرکار آقا روح الامور اندازد از این فرمود چون حضرت عبدالمطلب
 نزدیک سر او را مبارک شدند آسید حق گمانی در او نمودند
 خیمه مبارک فروع شد عا تقدم تقیما نه فرمود از آنکه
 فراد کرد و با سب عیض او بیشتر بود و با آن فراد گفد و عا تقدم
 کفرت مولی المومنین فرمود که آن از شما است و از آنکه پیش
 خود گناه عیض بدید که آنکه شما آورید و در آنکه از آنکه شرمی
 با آنکه حضرت مبارک در میان آورد و شرم چون عا تقدم مبارک
 عوا رفتند در عیض مبارک شرف عیض و سعادتی عیض مبارک
 خود را عیض مبارک در سر و فروع و اندک است و است
 است که اول در راه مبارک بود - در وقت که از راه اول
 با در نه او را حضرت فرمود با بعضی از عا تقدم که در راه اول
 شرف عیض مبارک چون بر حق شد جمیع عا تقدم مبارک که هر دو

حضورها قدم من کبریا نه ذکر را ازین نحو گاهن از آن گاههای
 من را در حضور طره فرستید که هاله که چشم فرزند ما در غیب
 در این سو که در کعبه مشرف ترقف فرموده و حشر منقول خود است معلوم
 نفع لغو میسر میاید و مشرف میسند و نوال و حواب میخورد و از کوه
 حرکت فرمودند و ترتیب یافت گاهن شب بیات و از برات معلوم که
 قدر هر دو گو گری تو را صد میزد او در آن ترقف میسند و شب
 حرکت میسند گاهن صلح لغو میسند و کوه را از طره از کوه میسند
 بعد نگو روز حرکت میسند و شب حرکت میسند بعضی از جهات
 گاهن و دست گاهن بود در میان راه میسند خواتین هر دو در جهات
 در راه میسند و خواب میسند که نه آب میسند آن است
 خواب میسند بعد از که از آب میسند گاهن ترتیب معلوم
 حرکت میسند میسند و در راه میسند از جهات میسند
 نمی از شدت غلبه خواب قدری غلبه میسند در راه
 تا آن قدر میسند که در خواب میسند و در راه میسند خواب میسند
 تا آن قدر میسند که در خواب میسند و در راه میسند خواب میسند
 میسند گاهن قسم قدری از آن قدر میسند و در راه میسند

انعام و اهل قافلہ کما ان یمنون و کہ فرستند ابرام و الیاد و بخلاف قافلہ
 اگر مرد باشند در زنج خواہم صد امرزند و بدار میکنند و بر سر جان ^{کردار}
 نام خواہم برود بعد کہ بدار رسدیم و بیم و در و در سن است و اقل ^{مرد}
 اگر مرد و زار از نفوس و بر راه آن آدم رسیم یک بودین بیاید بعد کہ بر
 شد رسیم گوگرد کفی کہ قافلہ یعنی شکر بود و با سلام اول بر وقت
 آنهم خواہم برود و با بر راه را گرفته بعد کہ کسی رسدیم از هر
 خدمت کہ باشد یک گیر و بخورد و با کوه است فرج و سرور حاصل
 و کمال عجله خود را بر او از ان بی ازیم و سجدہ سکرانہ الی
 بن آوردیم و بندہ بازہ و بار دگر بگذرد و بندہ گفت از بندہ
 گوید کہ در راه ما تمام خید و نسہ لقا و فشرها لیتیم
 جل غلظت و جلالت از لقا و اطرات کوار و غیرتہ زنتہ آن کف
 منقو را بیایند و ما و برند از علی حاجب لاکر و فضا و حاکم
 سر از علم بر او رسدیم در راه خواہم برود بعد کہ بدار رسد
 آشفته درین روز بودیم تا قافلہ رسید و داخل قلمنہ الی
 الی شد و از لقا و رعایت و القاف فرمودند و انا کائنہ و فی
 در سر پروردگار پاک در رسیدیم کائنہ دنیا را بچین دادند دیگر اکثر

احباب که هر روز بگویند که در کتاب میافزایدند که هر کس صباغ
 عهد که هر روز که فرغ از قلم و چشمه تو را میرودی باز که هر روز تو
 این یک وقتی معلوم شد که از آب افتاده و در آن کبریا چشمه
 نواره و خوار بر لبه لبها و در این مظهر از تقوی میگردد این
 حکایت را حضرت عبد البر ارفع کبریا فرموده اند اما میفرمودند
 معصوم و معصومین که آن کس که در عهد و وفا الهی
 که اموات الهی را تا هر که از این دنیا بگذرد که نفس خود را
 مستقیم در دست و در این است هر چه باید و لکن چون در عهد و وفای
 رفته معصوم را از اینها تا الهی محروم باید لهذا آن را تا
 باید تمیز و انبیا که از خدا غنی متعالی طلب نماید و لطف
 الهی و غنی است رانی او را از دست نبرد و از شرف قدر و موی
 منحوس که هر روز که هر روز که هر روز که هر روز که هر روز که
 در راه تقیات بی بر را می بینیم و بعضی از اینها است که
 نوشته شده و اگر نوشته نشده باشد تا آنکه موصل عدایه رسیدیم
 در این بود که هر روز که هر روز که هر روز که هر روز که هر روز که
 موصل و مقرب و معنی و معنی و این کس که هر روز که هر روز که هر روز که

و قوت جوان خردانند کفر را بیک مرتبه گشتند لکن تا آنکه روز قیامت
 هر مفسد بر روزی با او درین حکومت میآیند و وقت میکنند اکثر
 از آنکه سراج حضرت عبدالمعز بود با سواد و ادب تا غیر مفسد بود در شمال
 و جواب تا نام میکنند و بعضی از آنکه بر روی علمای آنروز در حال که ^{غیبت} حل
 و کرامت شوالیه منزه است و جوابی تا آنکه نام میکنند و کفر
 میکنند و محمد و آل صلیب در میان آن و بی سرب کسورند و غلبت و
 هدایت و جلوس آنکه در همه جا معلوم گشت که رسید و حضرت له الاغما
 در حضرت له الاغما است - دیگر در بعضی لغوی و تاریخ و ادب
 در آنکه در میان آنکه گفتار است از همه بگذرد سخن و کلام است
 با در همه و با آنکه از همه بگذرد و از بعضی نیز در آنکه در میان
 یکدیگر است پس بدام اسم و نام معلوم است و حال از قاطره و همه
 در این راه کفر خانه و در آنجا سخن بقا نده ما که کسود است
 همه سلاطین و خلفتر اصرار با و نفوذ که داخل قانده کوه خوف
 از راه پرتها و طایف طریقی کفر معلوم قبول نکرد و در قایم
 قانده مانند و در همه است قاطره او را از رسیدند و بعضی
 حرکت شد و ترتیب حرکت ادل بنده و سراج پرتها و همه آنرا

جلد سفر است و ندو کما و ده اسرائیل حرم هاشمیت و مدار
 نمیشد و دیگر کما و ده که یک مخصوص عالمه که حل غلطه
 هاشمیت که چون نمر اسرزه یاد که جامع مخصوصه در آن کما و
 جلد سفر نموده و دولت بنده دشمنه که حرکت بلخ و جلد سفر
 ندو کما و ده اسرائیل حرم هاشمیت که کما و ده عالمه حل
 غلطه و کما و ده را میا آوردند و بیستم حرمی که کما و ده حرمی
 میسده و هاشمیت که عالمه کما و ده هاشمیت که هاشمیت
 و چون با این سلسله کند هاشمیت که آن کما و ده و در
 شمس که در راه هاشمیت که کما و ده که کما و ده در
 دامون که یک را گرفت و بر اندام که یک اندام و در
 عفو که من تا طرا کما و ده را میخوردیم از شما و امشب در آمدند
 عالمه حل که کما و ده فرمودند که کما و ده که را بر گردانید و آنکه
 یزد با شمس را صد کنید و یزد با شمس هاشمیت فرمودند که کما و ده
 میزد با شمس بلکه کما و ده تا طرا این کما و ده که کما و ده
 هاشمیت که الحان فرستاد که کما و ده یعنی کما و ده را طلید و
 کما و ده هاشمیت که چون کما و ده هاشمیت که کما و ده را برده اند

گفت که در این امر چه می بینم کار را می کردم که در اهل دار بودم
 نبود در خوفه قیمت است قبول کنی و ما هم گفته شد که در
 اینها در دگما است ما تو خبر ندارم در این موقع قبول میباشی
 و آنکه بعد از از این امور کردی یک بار ابرویم را از رویه بند
 با یک خط بر روی شکر نمودی گفت که در این تمامید و ابرویم را
 میروند و در مگر خط در میروند هم این را را پیدا کنیم هم قدم
 حل کردیم فرمودند که نفوذ کنیم عمره شایسته و در حد خود
 نبود از میزانه خلوص فارغ نمیشد و لیکن امر میماند تا خود
 و ما حال امر میفهمیم که ما قدر نسوزیم اینها فحاشا می آورد
 در هر ماضی آن موقع خارج از راه قلعه میبودیم و در دله کوه نورد
 میگردیدیم و هر گزیت نمیرفتیم و میوزمانی فرمودند این چهار
 هدیه بخواهید از خود بیاورید و ما هم گفتیم ما هم اینها
 میوزمانی انشالی امر میباید کرد و گفتیم فحاشا را هدیه
 انداخت و ما در این شرافت و جاهل مبارک حل کردیم اینها
 و کجا رفت که و ابرویم بود لبور بارون حرکت نمایند و ما هم قدم

گویا که حرکت فرموده بود در زمین و همه در راه برده به سیرت او
 مگر در راهها سر برده زود شد و منتظر قدم مبارک می گویند بارگ
 نزدیک مادر دکن در مودن در دوازده یک باغ بسیار بزرگ بود
 همه باغ قسم در حرکت نمودند و هر که باقی باغ باغ بود و کس
 فرزند آن باغ شدند . از قدیم اتران باغ باغ فرزند
 منور بود از آنکه آمدن کسی از رسم این باغ خبر ندیدند که
 باغ از راه است . است بر در آن باغ توقف فرمودند پادشاه
 در آن بود آقا کسی تا غمی نفسی جمع نوریان هر استیصال عفو فرمود
 از زاریت و نوال در جواب همانا که هر صلح و کرامت کفرت
 فرمودند آنگاه ما از این باغ بود که از این کفرت کفرت
 که تا طر برده آمد و این است تا طر باید باید باز آن
 و حضرت عذر آوردند که در اینها در نگاه است وضع شکل است
 سیرت او و عذر کردند که بود را اینده هم قبول کرد و فرمودند
 اگر سیرت می صد کرد و بدید قبول شکم اگر شما که غمناک
 من الان تعراف با سیرت من و از این باغ در راه او

بعد چون آمدند عازره بی نهایت توبه از سر تکبیر خواندند و گریه می نمودند
 و می گفتند که تعقیب ما شد و در راه چون رسیدند ما تقدم حل گزاشتم
 جماعت تکبیر میدهند با عزیمت و غم می جویند گریه می کنند و گفتند
 امروزه را آنچه را در طریقی نمودند و شکسته تا طرا را بعد از دریا افتند و
 برگشتند و تسبیح نمودند و تسبیح خواندند که از لب هزار بار این تسبیح را
 گریه می کنند که صفت نیست بود راه بود تسبیح امروزه را آنچه را در
 طریقی نمودند و تسبیح خواندند و تسبیح را با خود و تا طرا را
 تسبیح گریه می کنند که صفت نیست که سر از سر راه آید و تسبیح گریه می
 جماعت تکبیر خواندند و تسبیح خواندند که صفت نیست که سر از سر راه آید
 و تسبیح گریه می کنند که صفت نیست که سر از سر راه آید و تسبیح گریه می
 با و تسبیح گریه می کنند که صفت نیست که سر از سر راه آید و تسبیح گریه می
 تسبیح را در راه رفت و تسبیح خواندند که صفت نیست که سر از سر راه آید
 و تسبیح گریه می کنند که صفت نیست که سر از سر راه آید و تسبیح گریه می
 در هر یک از این تسبیح گریه می کنند و چهار دو در مردم تسبیح گریه می
 تسبیح این تسبیح امروزه را تسبیح گریه می کنند که صفت نیست که سر از سر راه آید

باز

و آنرا غیر از حضرت که قدرت فرموده و امکان نیز از اول
 تبدیل و تحریف فرموده این و آن . و بعد از آن نام امور حال اقد
 تا که به نام اذن از باران و کت و ما فرستید تا در مکتب
 سر اسرار و شمع و غیر تقریباً ^{است} است بود و در ویا در مکتب
 فرمودند و در اینجا پست ویا در ^{فهرست} در مکتب ویا در مکتب
 با جمع ناموری حکومت هر روز میآیدند و مکتب مکتب و
 و یا دیگر مکتب این از مطلق اقدار در مکتب و کت و کت
 کردند و در این از مکتب مکتب و مکتب مکتب از آن در مکتب
 در مکتب و یا این که از خواست مکتب مکتب و
 در آن مکتب را به مکتب مکتب و مکتب مکتب حل مکتب
 گویند مکتب را که مکتب و کت مکتب و مکتب مکتب از اول
 این مکتب مکتب مکتب و از مکتب مکتب مکتب مکتب
 این مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
 مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
 مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

فرج و انبساط در آن نگرند هرگز و در اینجا تفرق و تفرق
 آتاقه و آتاقه و آتاقه و آتاقه و آتاقه و آتاقه و آتاقه
 و در اینجا تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق
 است و فرقی است حکومتی و غیره و در آن تفرق و تفرق
 و در اینجا تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق
 دارند در فرقه و سیاسی پادشاه آنهم و در میان کوه فقط در
 محوس بود فرقه و سیاسی و وسیع و وسیع بود و بیرون
 آنهم است طبقه و در طبقه اول قبا با یک روحی از اجناس
 تفریق شدند و اینها را در عالم و در سر و در طبقه
 اولی حضرت بعد از آن ارواحی که در عالم و در سر و در
 باشد اجناس الهی و طبقه سوم مالک و اینها در عالم
 نامی از طرف حکومت بر روی بیاید و در هر دو لازم بود
 و در فرقه و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق
 همیشه در تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق
 و در هر دو لازم است و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق
 و در تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق

جمع نگران حکومت با شادانیت میآیند و با هم آیدم حل گریه
 ابدان در تشریف نروند بعد بعضی آگوشه دیگر درند و تو صد
 اینکه با آیدم حل نشانه و گریه می نرند با شادانیت و نگران
 و نامورین حکومت تشریف می برند. با آیدم حل گریه می نرند
 جمع نفع قوا را در میدان آرزو می کنند از طرف و آن طرف می روند
 اعیان دارند با اعیان کسی ندارم عینا همان نکند است
 فتنه حتی از اینها نیز اصف می شود آمد شکی بود طرف
 مانند حال اشد در سلطان عید الفیض را آنوقت و شفته گو
 غنچه گو و جمع مراعات ظاهر او را می خواند. قلده می بود با هر
 دستار بود شهر نامورین حکومت و پادشاهان را فخر گوید
 در این قسم معتقد می کرد و عقیده تازه در سر لنگر
 را هر چه روزگار می کرد و از خدا با میماند (هر که
 بی باک کند در راه حیرت زهرین مردان شده و تا مرد
 دوست) و او منجوب است از اینها تنها هنوز مبارک
 نماند جواب حکم دادند است در مورد که لال گشت و بیک
 خوش از میدان در رفت و بر گوشت معلوم شد که این جا

جان نیت که سرانجام خیر که بود و بلاسی کند عذر برادران و
 و بر یکان که آفتاب باز نیند بود امر غیر معلوم حضرت سرکار آنان را در
 لغاتیم بعد اقرار آنرا نیرف بریند و باز در فریاد گامی
 آفتاب نیرف بریند و گامی به عزت که بر او سر کلمه علمه لایم لایم
 نیرف بریند تا آنکه معیار امامت در اسلام اول بر سر بریند
 جامع نیرف بریند نزدیک هر سو تا آنکه خبر حرکت او در هر سو
 مبارک معروض داشتند و در حضور مبارک معتمدیم شد که معتمد فریاد
 ما در ضمیرت مبارک بر کوفتی بود شد بعد فریاد از امتداد معلوم
 در ما تو هریم تا که در ایند است بگرفت مقرر معتمدیم در است حتی این
 ندارد که ما را سرگون کند چهارده سنه در ننداد افغان است
 دولت جنرال را بر نیرف که متا بر باشد آنها بگردد و حمله ما را
 آورند اینها حال که ما بر دم آورند این بگردد که معتمدیم
 ما را میخواهند ابیات بکنند حال که فریاد است ما بر دم و
 مسئله را ما قدم حل گرامه حکم میان فریاد و نفوس ضعیف اللہ
 مانند سید که صفاتی و چینی برادران این در سر شد شان فریاد
 فریاد و کوفتی و ناله نیرف که متا بل است جلوه بایستیم ما را بر دریا

میاندازند و صفت میکنند. این را چه حکم با برادر این گونه
 است غفور و مکرر در جهانت. حالیکه حل کرده فرمودند که
 من اهل و عیال را ایمنی میگذارم که ایضا آسمانی تا آنکه فرسد
 و آنها متابع میکنم. چون ما لکنم حل شده اند که در فرمودند
 به چند نفر از اصحاب و ائمه که این سخن را فرمودند با همین سخن گفت
 نفرات صفت و صفت میکنند که بعد از همه اینها چه خواهد شد که
 کلمات خواهد بود که در عیب دارد و این سخنهای آن روز است که با آن
 مکرر فرمودند که با همین چند نفر که اینرا بنظر میاورند با صفت
 صورت فرزند و متابع میکنم. چون بنظر آید صفت بر آن
 شدیم غفور فرمودند حال آنکه شما را حق نیستید که از قول گویم مردم
 بعد از فرغ و فرغ هر است که زیاد از آن خارج شد و نیز
 از ظلمت مستقیم است که خداوند در کتاب و در سینه و در
 اد صیغه و ائمه که این و یکسان است شد از طرف حکومت کرد
 که بر سر همه بنده و همه که و بیایند و غفور دنیا شد پس را
 در گوشه آن گذارند و در آن روز که علم ما فرستد و بعد از
 احوال آنها فرمودند از جمله غایب آنرا آیه عیسی که در

و فاعلم انما امر کائنات و حیاط عالم کائنات و حجاب نورانی و آله
 حجاب کائنات که در راه بسیار است و چون بگردند و فاعلم
 زواید و غیره که در راه نورانی است و چون بگردند و فاعلم
 غایب است و چون بگردند و فاعلم نورانی است و چون بگردند
 جمیع ذریع و کرم و ذرات که در نورانی است و چون بگردند
 نیامد آمد تا در همه باشد که بر این است که عالم را که
 حکمت عظمت و کبر و شک از جسم باریک است و فاعلم نورانی
 کائنات که در همه عالم است و در راه نورانی است و فاعلم
 عالم نورانی از ذرات جسم و ذرات نورانی است و چون بگردند
 عالم نورانی در اهل کائنات است و فاعلم نورانی است و چون
 باعمال هر سه در کائنات است و فاعلم نورانی است و چون
 غایت نورانی که در کائنات است و فاعلم نورانی است و چون
 که بگردند ما را در حق است که نورانی است و فاعلم نورانی
 نظر در حق که در آن است و فاعلم نورانی است و چون
 بود و ما که هر سه در کائنات است و فاعلم نورانی است و چون
 حکمت نورانی که در کائنات است و فاعلم نورانی است و چون

محرک و حرکت شد و در آن وقت حرکت قهقهه و فغانی نمود

بعد از یک ساعت و نیم روز اول کشید تا با او در راه رسیدم اول

در راه در فغانی وارد شدند خان طرب هم در آن راه بود از آن

قتل شد بجز مراد که در فرقی بسیار رسید که هم او در آن راه بود

مردمان را در آن راه خوب بود و نیز که دیگر قهقهه می نمودند بعضی از آن مردمان

گرفته شد و آنها حضرت کابری را که قتل می نمودند و بعد از آن

بجای آن از آنجا قتل شد نزدیک همان کشته شدند و بعد از آن

آن کشته شدند و بعد از آن کشته شدند و بعد از آن کشته شدند

ان وقت از راه اول تا قتل از آن فغانی هم در آن وقت کشته شدند

در آن راه کشته شدند و در آن راه کشته شدند و در آن راه کشته شدند

آنها را کشته شدند و بعد از آن کشته شدند و بعد از آن کشته شدند

و اجازت از این راه کشته شدند و بعد از آن کشته شدند و بعد از آن کشته شدند

میانه در دست به آیین آنها در محسب در این تقریباً کمال

توقف شده از اینها قتل شد و بعد از آن کشته شدند و بعد از آن کشته شدند

روز

روز

روز

روز

روز

روز

روز

روز

روز

روز

روز

دست که جمع چنانچه در دنیا و خود سرکداریت ابدی است
 از بهر ما و آلام ملتفت نمیشوند و در صورت حال بیخوابی
 نمیشود که به بفرستد ایام خودشان را بگویم که با دست برفت و هم ایام
 انبساط در سرور نیست اگر شب و روز از عادت مدتی ببردند
 لطف و مهرمانی گمانه ابد از همین نبود قلب منشرح و منفرج و دیگر
 الهی و انبیا تذکر و دیگر کمی انجمن ایامی است آمد و چنین روز
 جهان آفرود و شما هر کسی رسد در هر دینی صد هزار سالگره در نگاه
 الهی میاوردیم که در چنین روز خود خرد و گو آید لم و کفر و کفر
 کنیم و نیز از کار بوم الهی را از برای اهل الهی که بیدار میباشند
 یاد کار میگذاریم امید داریم که اینچنانکه کفر آوارگان را از الهی
 در اعطاف و محروم نموده آن کدورت شرفمانی را در جزایان باقی نماند
 اهل الهی را در هر وقت از عالم نکوت الهی و حیرت اعیان ظاهری
 مذاقت نما از ترهات غنا و است و الهات شرف و باده و باده
 غلبت جمع را با دان دان و اعلم بهما کنند و نظره نه از الهات بوم
 ظهور بر آنجا بنزدال کرده تا معلوم کمال کرده که شرافت بوم ظهور

این چه اهل عقل می گوید بر سر اجناس این ها آید و بر این عمل که
 این را باریق بنیاد علی بهر ظاهر است چرا که نورش بر آن همه بتکرار
 شروع یعنی بحران و این خون حکم **لیقزان** بگذارد تا دست دگر
 قطرات و ترشحات غنایت بهر خون با عا این می رسد از آنکه
 در عالم معنی تر از این است و تقریباً **لهنوس** می کشد و در آن
 این عمل است **لهنوس** و **لوق** که اگر از آن تا نه بارد با حق آید
ظیر از آن و **نور** و **سوز** و **سعد** و **بلع** و **بیمه** از گوشت در دم پس از آن
بیمه و در غرض آن **لوق** در **لوق** چون قدر جمع می شود بگردد
 همانند عمل آینه از **عظم** را در **عظم** و **عزت** می گردد و بعضی از آن
 بود پس اندازند چه کما و **وید** نیز **خوش** شد **بشر** و **تفسیر**
 در این ما که **عرف** شده **انکه** **بشیر** **انکه** **مقتول** **شد** **لقنه**
نور **ان** **نفع** **فام** **گر** **کوه** **و** **ماندن** **بها** **سخت** **و** **بیر** **آور** **در** **نما**
تا **سیر** **است** **قد** **رایت** **قرآن** **بهد** **گردد** **چرا** **این** **از** **کلی**
نمود **عقل** **محرم** **مانند** **و** **قدامت** **سود** **در** **افسردگی** **عزت**
و **چند** **توام** **گفت** **و** **مانند** **ز** **با** **عزت** **و** **قوت** **از** **بیدار** **ببار**

خبر و شرح از هر طرف بخندند و در آن زمان مگر قندوز

خانه امراییم شمانه رها کردند در مسیح شکر شاه و امیر

مردم شکستند با آنکه باره محمد است بدو خند و بیاد

مفرد کوه القاصه باره شمانه امراییم فعل شد و از شرفاد

ولنگات شروکت است جا لدرم عمل سهم در علم فایده کما

ابری فایده و بعد از کوه مسکرا از لوداد تلغراف اما اکتفا فرمود

نه لوداد و شمول و کثرت بقا با عین کمان (والله لا یغدر له)

و چه عین کمان (فایده کوه حسن فارم مسافر خانه) و قیام

الحج سلطان مشهور و قیام سه ساله بعد بکرم صفای در سده

باران در شهر شدند و سواد و لوداد و کوه شرفاد باز

۲۰ ز فایده امراییم کوه شرفاد آنجا آمدند -

و الحاد زنده خوردند با کوه لوداد در کوه شرفاد

حل سفاک و حضور سرکار آنجا حل یافت و مکتب و خانه کوه شرفاد

کما یک کوه شرفاد در زنده شرفاد کوه شرفاد آنجا آمدند و صفای

بیشتر آمد کوه شرفاد در زنده شرفاد کوه شرفاد آنجا آمدند و صفای

حکومت و وجود مملکت در آفتاب رسیده و در حضور مبارک آقا
 روحی لغت یافته اند که فراموشی قدرتی را فراموش آورده ام
 و آن در مرتبه است که من شکرش بگردم مبارک کرد و این
 تابع اقتضای سرسره نام حضرت است که در این روز و در این شهر
 جماعتی حل کرده است و در این شهر در این شهر که در وقت خود
 است منتهی نگردد و مقام را که در این شهر است و در این شهر
 نمودند لهذا آفتاب در وقت خود رسیده است و در این شهر
 در مجلس شامی علیه که در کفر و شرک است و در این شهر
 میکل تقدیر الهی و دیگر در جمع آفتاب و در این شهر
 بی در پی غلامان کمالی و در این شهر و در این شهر
 بسیار از ~~مجلس~~ علم که در این شهر است و در این شهر
 در غزوات علمای رسیده اند که در وقت حرکت و در این شهر
 از این شهر است که در این شهر و در این شهر
 آفتاب رسیده است که در این شهر و در این شهر
 در این شهر و در این شهر و در این شهر
 که در این شهر و در این شهر و در این شهر

میروند تا سخت شود و در ۷ از سبب در جهت بفرمودند و قدری
 خوردن آب فیه دعوی ما بر کس از در بفرمودند که بعد از آنکه در این شهر بفرمودند
 و بعضی از ما را تا صبح خبر رسید غیبت نمودند و در آن اوقات تا غیبت و قیامت
 در قیامت بعد از این که از آنجا به قیامت رسیدند در جهت ما که منقول شد تا بوم
 مکرر بفرمودند که در هر کجا بنام و تعلیم خود در هر کجا در این شهر بفرمودند
 بقدر امکان اگر ما پس بفرمودند در تعلیم خود در هر کجا در این شهر بفرمودند
 یا پس شهره را از آفرینش فرستادیم میماند بعد از هر کجا در این شهر
 و هر اهل کارم در قیامت مستعد در جهت ما که بود و شنیدیم در قیامت
 بفرمودند در عالم کسب و شوق ابدان که است و شمع رخ بیداد است
 شریک است را قوی میفهمد و شریک است و در هر کجا در این شهر بفرمودند
 فدیما بفرمودند تا صبح انداخته ایم و در هر کجا در این شهر بفرمودند
 بیت ما بر آگاه شدند که بفرمودند در جهت ما که بفرمودند
 در بختند و مرا احضار فرمودند که چرا نبود غیبتی و دعوت را
 جدید بفرستاد و غایب است نه در هر کجا در این شهر بفرمودند
 بفرمودند که این غایب است ما که در هر کجا در این شهر بفرمودند
 ما که غایب بفرمودند را احضار فرمودند و در هر کجا در این شهر بفرمودند

در این مبارک از آن حسی لطیف بر آن سرور معلوم و بعد هم برای
 مبارک را بر دو جو مبارک نثر معلوم دیگر از نظم فرزند از این
 غنای توفیق الطاف حکومته ان از همه بسیار بخت است و
 سرش در بخت که در آن حالت ان در روز زمین نوبت که
 در هر روز در روحانی بر روز میگرد و ایضا آنست که در روز ان
 کمال حقیر فقیه گویند از علم در ایام و مستعان معتقد است و هر کدام
 از این اطلاق مکنون غیر فقیه و لغت اینها را که در حال را
 با نوازند میگذریم و آنرا در میگردیم فریاد که در هر روز مبارک عرض
 غنای که حقیق افعال را بعد در منقل آنست که در روز ان
 حقیر را احضار میفرمایند که بیایم بیایم توفیق افعال را بعد در میگردیم
 و میفرمایند و میگردیم که بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم
 و نوازند فریاد و فریاد بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم
 بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم
 که در هر روز بر فقیه و بخت مبارک را دارد که حقیق فدای است بیایم
 افعال در بخت حقیق معلوم که میگردیم بیایم بیایم بیایم بیایم
 بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم

بزرگ فرمود بدست مبارکشان آن در این حالها می نمودند و اگر
 کعبه را گرفتند و نشان در روز بیست و نهم در رحمت می نمودند
 از من پسو بخواندن در فرستادن مغول با هر چه بود از این کفایت
 خوردند و در آن وقت بود که آن در این وقت آن در این وقت آن در این وقت
 یاد نمودند و از فرستادن آنچه خوانده اند و آن خون که بعد از این
 کفایت خوردند از این میان مبارک معلوم بود که علم ظاهر بر این
 ادراکات غیبیه بلکه نامد علم لدنی و اخلاق در دین است
 نمودند و این عمل غیبی است و مانند بعد از این میان مبارک

خبر و کوشش ز غایت غیر آموختن

بار از این احوال آنرا اگر عیناً بکارم نمودم بعد از فرستادن
 در خانه عزت آنرا گرفتند و دست در درون خود می نمودند
 آنچه می نمودند و دست در درون بکار می نمودند و دست در درون
 ما همیشه در حضور مبارک افوازه می نمودند و بیاید از میان
 بنا کردند بیاید عالی در اسلامبول موقع اجبار در آورند
 تسویه عدان حکومت موقوفه و از اسلامبول او امر سرری بگوش

آورند و آرد رسد از جهدها و سبب غرضه خانه عورت است که این را در سینه
 بقدر شایستگی و کلا و یا پنج از سبب میآید در وقت ما که در سینه
 و از نظر مینویسند که جمعی است و این نیز چون از طرف حکومت مقرر
 میور در این آنگاه است که در سبب علم در سبب و آنکه میسند بنام راه
 و آنکه در سبب صباغ یا گاهی از جهدها در سبب سبب هم آورده
 همه چیز را که در این سبب است پس از آنکه در آنکه میسند بنام راه
 نظریت هم در سبب در سبب و بعد از آنکه در سبب علم در سبب و آنکه
 اجازه گرفته اند که بروند پس در سبب و آنکه میسند بنام راه
 فدای آن بروند و پس از آنکه در سبب علم در سبب و آنکه میسند بنام راه
 میسند و آنکه در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب
 که بالا را از سبب آورده اند پس در سبب و آنکه میسند بنام راه
 چون امروز که سبب است و آنکه در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب
 را باها که در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب
 که در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب
 حضرات بیرونی در آرد نه جمع آید از سبب و آنکه در سبب و آنکه در سبب

به این اندوخته مومن را میبخشد ز غم زدود و حکمت کسرا در برده
 روده که از بدن فایز شد و اید استگ از دست و انداز
 یک دست همگرا او دست دیگر زلف که را گرفته بود و به کسرا
 برآید برآ خود را بفرز پاشند و دست آبرای خون بی فحش آید
 در آید عدل و همانا بخون و سگرا از این نژاد هر یک بر روی
 زمین نهاد در عروج بملکوت الهی غنچه و در حرام رحمت الهی
 مأوی یافت و جمیع اهل علم و تدبیر بیت ما که کل کسرت
 بعد چون با این رسید از در بر جمع استگرا شد و عالم
 نشان برآید قدره ان فریض بیان فرمود که حال کسرا
 است بریزد و کسرا میکند و لکن فایز که بعد بر اول علیه السلام
 الله الا ان یفرغ من طبعه الخ را همیشه تفرغ و تکرار از خدا
 میطلبند و عاقبت با او نترسند و آنچه خود استم خود حق باو
 نشانت فرمود و او الا ان در ملکوت الهی نمکن یافته او به
 آرزو خویش رسد و حرف گوید که از آرزوهای عالم شود
 همیشه با قدم میل گیرانم و کسرا دست و قدم و صحبت حضرت

شهدا میفرمودند و بگفته اند که آنست که در آن روز از زمین تقدیر میسر نموت
 در وضع در عهد دین و آن بر بازماندهگان کرده اند که حضرت
 عید الهی و روحی لغت یافته اند و بگفته اند که از بازماندهگان آن بودند
 این نفری اند که در وضع اخلاقی و حال آن خود در آن که کمال آنست که
 عهد دین و آن استند و بگفته اند که از آن روز است که انفس المعده
 المرفوت ما را روحها و جسمها در سیر الهی و طریقه کلمه عالم الکرام است
 جان مبارک امید دارد که کل قدر لغت الهی و لغت است بدانیم
 و کلمه الهی لغت المصدون گردیم و طلب دیگر آنست که لغت لغت لغت
 یا چه بگویم که از این لغت با یک نفر قائم که اسم آن عظیم بود و در
 لغت است که اولی از لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 در محبت که بود دنیا خوشی صفت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 روح الهی و لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 لغت لغت و لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 و روحانی که از لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 حضرت و لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت

هر دو شربت زودنا از برای فایده نفعی که نفعی بود در آن روزها
 نخوردند تا آنکه با استعمال آن هر دو اثرش بعد از قدری باز
 تا نفسی غلو نمود و چون حکما گفته اند غایت تقوی نفعی نماند و از دنیا
 تا بیاید و در روز عقیقه لایق و آینه نماند و غلو و حضرت مولانا
 بقدر آن فرمود که سر او بود ساعتی که در آن وقت شربت بود
 در جهت و نفعی که نفعی بود که بعد از آن حضرت عبدالمطلب
 روحی لغت یافته اند و اینگونه خود رسیدند و بعد در حضور
 مبارک با ندرت قرار داشتند و بر قدم جمال مبارک جل غلظت
 تفرغ و آنجا که بعد شدند و با کرم و ناله و آه و فغان
 ساعت از برای آن نفعی که نفعی بود در این حال که
 دل شکویدند تا کلیه رفا و مغفرت در حق آن متوجه تبارک
 آنوقت بر خود بستند و نیش مطهر کردند و آرام و نگر
 آن که استغفر بود در نهایت استقامت بر محبت جمال مبارک
 جل غلظت است و در این بود از جمله فدای استقامت مبارک
 دست او آید و نفعی و از آن است تا ملک همراه جمال مبارک

بجای

صلوات الله علیه و بی نهایت بحسن ختام و امان و درج ملکوت رحمت
 خداوند در این حال امر از پس قبول بحکمت هالدم که هر که از او
 بدین شایسته شایسته برسد چون خود رسید به آن شایسته و واقع
 محول از حد و بارگ کند و وقت من مردم سفر بود و خلقت و از
 او نه قاری شود و بی پروا او نه در باطن آن قربت با کن
 گردید و امور حکومت و اتمه هم که را محول بمرالای نمود تا آنکه
 نوی در مطیع کار نیز را انجام میدادم بعد از آن در آن باره
 قدر کردی که در دکان قبا که در رضا سر از آن و کار از آن
 گاتانی و در رسیدم بعد از حد و تقصیر در نه در عکس که
 حاضر شد و گفتند بنی آقا، خدا را از آنجا که حاضر شدند
 در این حکومتی که از فرخ یافت شدم خود هم فرار کن عکس که مرا
 گرفتند و در در راه حمله بمرالای بعد دیدم جمع آنجا که
 در بازار دکان داشتند جمع را آوردند و شمرند بعد یکبار
 برسدند از کار و صفت و بویشان از جمله از حیرت رسیدند
 و در غموم که در بیت مبارک آینه هم امرداد بکرا این کفن را

میرد در بیت حجت اقدس شرح کنیم کن و برگرد در بین راه که قدم چو
 نزدیک بیت مبارک رسیدم هر راه بود یک راه از طرف راه
 اسلامبول میرفت بنام و یک راه از طرف بیت مبارک حصر حو
 از راهی که با اسلامبول میروید و فتنه خوف غلبه غم که شد
 حصر را با اسلامبول میبرد در قلب خود کفتم دیدم که نشد حصر مبارک
 طواف دو بار تا پنج و شرف کفتم چون قبر آن چهارا گرفتند
 و حصر را از غلبه دهند ما در حصر جا مبارک صلوات شرف شوم
 و طواف معلوم متبسمانه فرمودند که دیگر ترس تو الان میردی
 و برگرد در میان قسم در فرمودند تمامه ظاهر شد تا حصر زخم و سوال
 جواب فرمودند و هر کس کردند و هر باره در بیت مبارک حصر شوم و شرف
 کفتم بار چون از راه اسلامبول نزدیک بیت مبارک شدم حصر را
 بردند نزدیک بیت که شوم دیدم عسکر زاده در بیت مبارک خانه
 زده از حصر خلع مضطر شدم آمدیم خود شوم داخل شوم عسکر کفتم
 جدا آرد و نافع شد عسکر که همراه آمد با حصر که مرا دید خانه
 یقین باید بسکرت گفت که چه حال در میرا عسکر از دید داخل شود

آن مگر جواب داد که آنها اشرف با بیایستی است و داخل است بیاید
 باین او باشد و بیایستی در حضور ما که در سر کار آن بود و علاوه بر
 بود و مگر رفت و از بیایستی اذن بگیرد حضرت مولی بود و میفود که
 این آرم است بگذارید بر خود حضرت را داخل در خانه نمود در حضور
 حال قدم جل گیرانم مرفوشتم فرمود بگویم بنهم چه تازه دارد نفس از
 آن وقت که رفع مضطرب نمود زبانم فرگشت از حضور مبارک آرم
 بودن مخفی حضرت اهل حرم عرض نمودم که من در این جنگ شد آرم
 عن غایت که آب دادند و احوالم بهتر شد این خبر در حاجت
 اندر سرد فرمود و حضرت داخل شدم و فرمود و فرمود از کاشی
 تر سرد و بعد واقعه را بنام عرض نمودم از ابتدا که در کان خانه
 آگه رفتنم و در آن وقت که آفریدید ما لیدم جل گیرانم
 فرمود میتوانی سردی را صد انزلی باید اینها چون در
 در محل فایح است مبارک بود عرض نمودم میتوانم فایح شوم و در باره
 داخل شدن را میدانم از بیایستی که در خطم فرمود آن در دیگر
 در حضور است بنام بود و فرمود در اندرون کسی نیست یا از فرود

بزرگواران علی و علی بن ابی طالب
برود چون در خانه میبردند اندرون در و در خانه حضرت را در اندرون
در منزل حضرت کایز را میسر کلمه علی علیه السلام را میخواندند که در حال مبارک
علی کبریا نشسته نماز را چنان در طلب فرمودند در بر خود ایستادند و آنرا
میخواندند از زبان در اندرون داخل شوم هر خطم شد که در اندرون
هم عکس بنام و در آنجا است از در بر خود ایستادند چون حضرت بعد از
ارواح آنها به آنگاه اندامها شریف دارند میتوان اذن گرفت
و آنرا در بر خود حضرت کلمه خود ایستاد داخل است مبارک گویند
عکس نام شد و شکر است و حضرت داخل شوم و نام نگردد و جان
کایز را میسر کلمه کلمه که در ساحت اندام خود فریاد حضرت چون
کنند مبارک شرف شوم خود فریاد و آن نیز گویند که در فریاد
در عرض شوم که مرا نکند ایستاد داخل شوم چون حال من در حال
استم و نام مبارک است اگر از سر اندام که او را شوم در این
حضرت اندام سان مبارک کایز را میسر را در حضرت خود فریاد شوم فریاد
با این کلمه کار ندارم کار ما با خداست و برود مگر که خوشتر باشد و حضرت
زخم خود حضرت بعد از این روح با سواد خداوند کلمه در سبک است

فرموده و فایز را در دامن نیت مبارک شدند و در حضور مبارک
 شدند و در کلام نیت نیز دانسته این است که میگفتی حضور مبارک
 مبارک را تا نفسی از او بگذرد روحی بقایا باشد بعد از مرگ است که امر
 آنست که پس از قبول که جهانی که عمل گرانه نیز هر روز با نیت نیت
 و حرکت فرزند بدست نام و چون و اله از نیت مبارک است
 نیت میرالدی و کبر است و تمام او فرستاده اند و حضور مبارک
 جانند هم گرانه معروض دارند . با سبب از حرکت معلوم شد
 در پس قبول حرارت معاندین کسب شود اگر انکار حکومت کنند و کا
 برانی کرده نیت و سبب دیگر بر فایز مسکنی فلم علیه بلام الله
 در پس قبول نیت که را در با نیت ایران از احسن فان نیت
 که بود در کمال عظمت و جودت . فان نیت از صحت و برادته فایز
 مسکنی فلم نیت که در کفایت که فایز مسکنی فلم حرام نیز کسری را
 در نیت ام کما در از نیت کسری نیت سادته ایران نام
 الذی است و است فایز مسکنی فلم نیت که در نیت و جواب دادند که
 نیت کسری نیت است و از نیت نیت است است آنها نیت نیت

رسول مکتوب بود آنچه کردند که است دال بر این است که
 که در راه رسیدند و در وسط چاه زمینی و شدت سرما و
 در میان و در راه سرگردان گویید و از راه گریز صحت بسیار غنچه
 و سفر بسیار دشوار شدند و بسیار فتنه بر آنها افتاد و قدر
 روزی درین حکومت عثمانی را در بر سر راه گاه داشتند که بر وقت
 حاجت مکنی قدم گفتند و با مد حضرت لیسوند و فتنه بر آنها
 و با آن لیسوند که حضرت آنقدر حیرت و در حلقه فرستند
 و نیز از جمله درون است دیگر باقی آنها معلوم است که
 از آنحضرت دارند و حضرت با بودن حکومت قصبه
 حاجت مکنی قدم را مکتوب شدند و قادر بر معاندین آن
 در خوف و ترسشان از فریضه گویید و دیگر معاندین در فاج
 سرا با غیر نفاد و سفول لیسوند و غیر آن و غیره که با
 ترسید و هر چه بتوانند در وقت دیگر شدند در وقت سختی
 و معاندان را نسبت به میهمانها که گشتند آن بومی که
 بهت مبارک را گرفتند و دیگر آنچه در راه رسیدند قاص

حیدر علی قلم و فای سیاه افتد و فای که بکشد نمازانی وقت ب
 که کلاه و فرموده می و فای سیاه که در مع سلما و فای که در انعقا
 کجا صفا نه جمع را بر رند در حیر و آن که است است در همراه بر
 در سدا بدل که فرو شد آن که است است را نیز حیر کردند رسید
 که در صفا نه و آقا جان کج کلاه تبریز را در هر چه جمع
 نیز فای که وقت است بود الفاضل حیرت بود نیز در آن چون
 نصرا بران با آنکه در مع و لغو بود که کلاه آرا در وقت سنج دست می
 بیام و از حیرت است مد مع نظر بود نصیر هزارت چون حیر شدند
 خرد ستارند تر و فکر که ما را حیر کردند نظر بود معان کلاه ما
 نقطه هم ما را فله هر کس و چون نیز خیر بسیر رسید حراب داد
 که آنی بر شامسنگ و ابد با آنه با مده نغمو و بعد لرین خو
 و تا کرد و ریشی کمان نداد ما در در طلب رویم در ادر نه
 از آنکه والی خوشتر عاشق غنود در فای ادر نه در با کمان
 یافت و کلاه او از یک پلتر و لور بائی هر ادره در بروی کلاه
 حضرت عبد الهادی ارواحا ندرم بنده افر می شدند و مگر بن روز

حولت مبارک را احاطه نمی‌کنند و نهایت دورمان بنحوال دارند
 و از ابتدا بر ما درت و ظمانی لغوی که هر دو زده وقت آیند
 و کفن حالندم جل درزه و تراشه و کمر زده و کفن نیست که در وقت
 و ناظر در کبر صبح من در بازار آریون است و سه بیخ با آردها
 در اول جدول بخونند باید آنرا که شوند و سه بیخ با آردها
 بود برسد که در بازار آریون جمیع دلها بود و اندر علم تسلیم کرد
 آنوقت ساقه کهن است و الا فلک و هر روز در کمان عکرم
 از سگ نشی و غره در حضور ما که با فرستند و لغتته فاسل
 آجینه از جمیع اول خورشیدند آمدند و در حضورها اندیم
 جل کبریا و عکرم که در هر بیت مبارک جاگرم زده بود
 و نگران استند که نفسی را اهل گواهدا همه شویستند کنند
 در جمیع فاسل لبر از خضوع و خضوع و یک روقر غفور که با جمیع
 در حضور همه قدمت آمرا که هر کدرام از ما که را قبول
 نداشتند و آن ره فواید که ما شرا این ترکیه را از سر ما
 برداریم فرمودند که خیر نیاه و البیانیست هم بقدر هر کلمه در دم

فرمودند که مستند آن نیرم تا ما شرف خوارت را از دست تو فرستیم
 آنوقت همه طلب برانج در کلمه است که فرمودیم که مرا اول در کلمه و اول
 فرمودت فدایت و غیره گفتند که تا تا بیک کدام ما کجاست راه می یابید
 هر که ام را که می پسندید ما شرف خوارت را بلند تو هم فرمودت کنست
 استاره فرمودت که فرایه است جمع فاسل تا میسر شود و مودتی
 داشتند مفذکر با جمیع مستعد فدایت استیم هر جا امری
 فرستید ما فریم و که درین عهد روزی هر روز چهار بار راه خود
 در دست خودت بنام تو ما خبر میدارند و از دست تو می تنگت
 بعد از سیادت ما یک کلمه در حضور ما بخدمت حل کرمانه بگیرد که ما
 در این دنیا بر سر دولت عثمانی بنهائیم که شرفشان را کم کنند و هر
 روز بخفی که فاسل می آید مذکی تا در بر شرفشان بنو چون
 می گفتند که عهد حضرت مولی الود در دایع ما سواد فدای تو ایام شرف
 خیر استنشان را میفرستیم و هر دم حضور ما که هر کار آقا مدعی
 لرزه انداختن حرکات فاسل نزد حکومت مسوم شد ادراکی
 بیک عیالی پانزدهم زد که فرمودت ایام حضور ما که آقا

در حق لغایا تم اللدا برسم را تا عذر میا ورنه یا سراسر است
 ویا اکثر مغراند و کفاسل چون میا بند آستان (یعنی حضرت)
 دست آنرا را میگردد و پیر و نرد حضرت غصنی لم الی عظم در حق
 لغایا تم اللدا و بیگ نسی صورت را اعدا میکند و عذر میا و
 که حال را میبرد و یا خود را خوارت تربیت دارند در این عجز را
 بنیبه بکنم و در اکثر ناسل آید که در اهل بیت مبارک شود و امید
 و ما گفت تا بند و بگذرانند که در اهل شورش حضرت چون نام احوال
 میگردد تا شورش بگویند خوشنیدم که چه در کفر و فتنه عالم
 حضرت ما لکنم اهل عالم بنیبه و موفد و فرمودند آمانی
 حین هم میگردید حضرت مولی الورد حضرت مال اعدت بود
 داشتند به شنیدم و بعد این محبت را میرساند آنرا که در
 ترهم فرمود و اطلاع یافتند بقتل جمع قتال ارباب
 بخند آمدند که از ناسل گفت که فردا اول قتل انگلیز را
 بشناسانند از ام اگر احیاناً یک نسی ما فتنه کند او را بزند
 آیا میدانند را منع کند که در حضرت است اندر فتنه

این متعلقات و محال است در این محلی که یک نفس که گوید چون نزد ما بود
 در دفع ترخوسه نوگور است جمع ترخ غفور و تخته کلان که
 اندامانست عینا هم بکنیم و خجالت قابل از آمدن به است
 مبارک منبع لایتم در نردند در هندو حال اندر این اصل صلا له
 نادره من سوال قابل میآیدند و میفرستند در آن وقت حالند
 حل کز آیه با جا الی کما فطر منفر مفر که بعضی از حیاه
 تازه آیدند داخل شوند زیرا که معلوم نیست که یکی میزند
 در غیر معلوم است چون کارخانه قرار در صورت بد بار
 تو دریا اندازند چون لیس را بد ما انداختند اگر هم
 مگویند که ما را بد شوق هم میزند ما بد ما دیگر میزند و
 از عکس که با زحمت است و حکمت معفو در وقت و کتر کتر
 بگرد و بر سر خود میزد از اینها بیکه میدانست که کارخانه در این
 ندارد و مفذویت نزد جمیع معلوم بود و اهلینان بخشد
 شایسته خرات را اندر ما اندازند از آنجمله خرات را در
 فرموده که با نند داخل در جمیع اجناسند یا قاضی با عکس

تبریز و اهل آنجا که در آنجا حضرت عبد الوهاب در آنجا
 قرار گرفته اند و او را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تا او در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 معروف که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تا آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 شد و بعد از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 الم علم عند الله و بعد از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 شدند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چون شدند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حل گشت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حیات را از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حکمت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

فریاد صد صوت بر آید میاید با همی را از کوه کدو
 مده خطم غمور حور را بر سر آید و از غم حورت بود الهوز و جمع آید
 بودن و دیدند در آن چنین حشر آیدم در بر روی که جبارا تکریم
 و برگردم شام و خوراکی ما درم چون حوت و زده ما که غدا از ما
 لغایا آید الدار در پنج مطنج نشتر حشر نهد که خبره هم که خد نوز
 نام عنایت فریاد چون این دانته را دردم که همی حشره کرد
 بر محبت و بر سر نرد و خون می باشد و کل اهل عکرم میگویند
 در صرنا الان جاع میاید معلوم را امید و زدن با ما و اشاره
 سفمانند چون زبانه آید بود مضمون تر این بود اگر مرا
 خوب کنید در باره بدست خود خورا قلمه قطع نیام دیدت حلو
 است زه میگرد که یعنی چنین نیام که نامورین حکمت و جمع مطنج
 شدند و لیونم حورت مرگ الهوز روح اشاره ندان اشاره مگو
 که فرغ خورا در زیر اندام ما که خورا آید و فدای نیام و در زیر
 میکم و حشر در این حالت ایثاره است و حشر ما ندیم علی آل صاب آ
 برز ابسطی نرید را از در خانه فرستادند به بروی در برو

بهدر حیر که چاره است بگوئی ما را برین مکتبی تا با عرض کرم
 بیستانه فرموده بمانت در آید ز هو تر بگوید حیرت نظر کرم حال
 چون ما لدم حل غلظه و کبریا ت م میرغ نیند حیرت عرض نسود
 فرموده بروی کما ت هزاره را رخوها در حیت جمال کبریا تخته شست
 پنج اصدقی ندارد ت م بر او صند دارند و لقمه سردی و حضرت یونانی

الدرد بری سر کما آقا روح، سواه فدای بی - ^{است} عینی اهلین ^{دایره}
 که صبر کن کلویت را بدوزند و خوب شورش تا تو را همراه خود مریع

قبول کرد بنده زیاد که استند داخل کلوت با صلح معالجه نمایند
 و عینی رضی شده و عینی شفیعی حلاج استر بنیون که آرد و حلاج

قابل بود آوردند که بدوزد رضی شد که پنج حیات را ^{بخواهد} ^{بگوید}
 بروم آنچه گفته شد که از هر جا که بر حل کبریا ت است رضی شد

تند ما لدم حل هزاره ت کربت آوردند بالا سر عیاق عینی و کربس
 که هستند در روز از انز خوشان دوست بالیدند بر سر و هر روز

و فرموده بخون حضرت اعلی روح، سواه فدای کفر برها و ادرشم
 البته ترا بخوام و یقین کن که کلام من در تا نیست و حال من

نیت حرکت با آن در کسرتش و بماند و کسالتی که در آن بود
 میخواست قبول غنچه و بهمانند هم حل کبریا که هر جهت فرموده در نیت و
 حکیم ندگر در منزل کبریا هم و بجهت هر از وجهی اندک شرفه کرد
 رباره که هر باره بود و قدز و فاسفاسی در وقت فتن
 ابتدا ابرو و نیز را غنچه و بکمال استقامت حاضر نمود تا جراح
 کبارشرا که غنچه و امان تا آنجا که بیرون آمدند و پسندیدند
 و پسندیدند با هم و غنچه خود را بر سر بردارند که بر ملائی بقی بر
 مع حجت و برادرش میگفت که برادر زنی بود که فرزند را
 تدریسیام تیرگی میگفت که تا در شهر کعبه که است عند سندن
 صکرة کلترم - آیدم در حرکت قرار فرمود که پس بیگانه
 فرستادند پس بماند فرزندش و باید بود که بماند و آردای
 و نیز باید بماند فی الغد و تلغراف زدند و جواب آمد
 در از فرزندش است بدل ایسا دلوی بود و تدریسم کهنه را فرمود
 و آردن را از همسردن غنچه که در راه در کلیند و ملحق بود
 بیگانه. بسیار مغز تر باشد در آیت ذرا آن بر ترفع که در وجه

بسیار نفوس در آن عرض آن محرق گشته و ز فرات قلوب آن
 بجان آمد و الارض صفا قریبه یوم القیامه و الهمرات
 معویات و یمنیه بسیارند و در آن غایت شکر کردن آثار دلال و حاجی
 خلیلیم و جمع بسیار فاشه در بطرفانه حاجی گفده انحصار حاجی نفوس
 تا راجع بود و جهت روزه طول کشید تا اینکه این سفر بگذر گوید و بعد
 بنامه عزانه بلند فرمود که جمیع مسافرت تا منتهی از آنکه اسلام و لغار
 و ناموس و از علماء و زریگان حتی زمانه بسیار دلال کرده با فرستند
 و جمیع آنکه سر خود میروند که مآذ در کار آمدند و انحصار قیامت
 از حرکت بغدادها هر شد چنانکه جمیع مردم حل گیرانند در راجع ریس
 توفیر حرکت را باید بیان نازل فرمودند جمیع را تسلل فرمودند
 و خدا خدای مغموز این حرکت شد که دستها بلند نصیب و ناله از صلت
 مرتفع گوید شکر بیفت از در راه بیوان تا رسیدم بکلیه بکلیه اول
 آنچه پسند بود در کار و بر اقول دارم و حال مردم حل گیرانند در خانه
 مرتفعی جا فرمودند با هر حرم بازمانه اجبا و کل اجبا مردان جمعا
 در زیر آن عزارت واجبا الهی که در سید اول قبل از رفته بود حسن

مگر نفوذ آوردند از علم جا مسکن علم و فایده سیاحت اندر و فایده
 کاندید العفار و فایده کاندید مقرر نموده می و مؤثر آنجا که فایده سیاحت
 سنان و فایده کاندید سنان را می نمود مگر آن که در اوان که نفوذ فایده
 توفیق آن در قیام در بین ادران آنکه در یک دیگر است از طرف
 دولت همراه حضرات از بسکه موصول آمد در کلید و در هر چند حال که
 حل مصلحت شد در حرکت در دست او بود و فایده سیاحت
 بعد از فایده کاندید سنان که حل و صد و فایده سیاحت در هر یک کلمه و
 فایده سیاحت کاندید سنان همان مصلحت حل فایده سیاحت در هر یک کلمه و فایده
 فایده سیاحت کاندید سنان وقت زنده و مابقی نبردند و مابقی فایده
 دیگر فایده سیاحت نبردند فایده سیاحت مسکن علم و فایده سیاحت اندر و فایده
 کاندید العفار و فایده کاندید مقرر نموده می و فایده سیاحت در هر یک کلمه و
 رسید صبح و ناله بلند شد و کرم و فایده سیاحت بلند گفتند و فایده سیاحت
 مردانه در زیر عمارت سیاحت کاندید مقرر در صبح زیادتر ناله و فایده سیاحت
 نفوذ و فایده سیاحت کاندید مقرر ناله و فایده سیاحت جمع را حدیث هر سیاحت
 و به یک عیسی نامور حکومت فرمودند که فایده سیاحت فایده سیاحت ناله و فایده

بود لکن ضعف را اعتقادیم تا دیگر کنیم وضع نام زیرا در اراده و غیره و چون
 منع نمانیم که با ما نیایند و در اینجا باشند دیده یک بر خود تراست خویش
 در اراده شریک در هر دو بود که خود تراست منف کند ز قوت تمام تا آنجا افغ
 کردیم و الا آن تحت برادر او معالجه می شد و الا آن اگر فرزند نام و
 اختیار انجرام نمانیم شاید در آنجا کمتر خود تراست که می کند و
 باید جمعا ذکر دانات با من باشند و آنها من فرزند است کنند
 بعد از آنجا یک یکی گفت خیر نیز حکم است آنجا شریک نیست و نام
 و اراده سنده و حکم سده است و چنانچه حل گشته با و فرمود
 حکم است آنجا حکم حکم من است نه حکم است و الا آن مرد و تنگ
 برین سادست که اراده اراده فرست و باید جمعا همراه فرستند
 و حکم حکم من است دیگر که اراده از دست برود و عریان و لیدار
 و اینها از دست برود و این را از حکم خدا میگوید همین قسم خبر
 نبرد و بیگانهی رفت و فرقی را جمعا تنگ سادست
 علانی زرد آنچه را که عالمی که حل غلظت و گریه است بان فرستیم بعد
 و چنانچه تنگ از دست و علانی آمد و بیگانهی

سویاں و برب و در آن نظیر که جعل قدم خاسته است

اراده اراده جانند هم غلظت و سفتی است آنچه میرساند است همان

افزونی باشد در جمیع اهل حرم و اجابا الی همراه آن ذات تقدیر الی

حکمت نمایند و میرد اراده و سفتی مبارک حرکت بسوی لید غرض کرد

معروف برایی را که غلظت از طرف قدرت دلها اند همان از برای جان بود

تشریح نمودند و آنست که فرنگ را میتوانیم همه بدیم و لایحه

دیگر نمیتوانیم بدیم عالمی که جل گیر باشد فرموده است و اگر تا دلها

با آن نماندند بخوابی بدیسی حال خوفت باشد تا تو بخندم با معروف

خو ما ترا کفر میکنم خدا میرسد تا هزار فکرها با نماندند قدم جانور

شد بسوی غلظت و سخن اعظم و در تراز معانی است که صفتی در آنجا

کلی کلده همراه و نشانند با در غلظتی بسیار در آورده از امداد و معاینه

را غلظت دارد شده که تفصیل آنرا تمامه ذکر شود و قدر اولی الی را

در آنرا میماند بکار آرد و حکم گاه را بسوزاند زنده و کفر گفته شود

نمیپرسد که تندی که در وجود تقدیر الی دارد شده که در وجود حال غلظت

اعدت آنرا تمامه و صفت دارد قدر جمیع غلظت هر نفسی خطا

و آنرا حال مبارک جل گیر باشد را بدقت غلظت نماید می بیند که خود است

آنها را در تمام روز در ادبایان است فسخه در انواع مبارک باید بین

نارک گوید طیب صادق در آن وقت از آنکه خواهد بود می چون

کف در مبارک شرف سه و در دو هم مبارک تا اثرات ضعف و نظارت

فان بر دو جو حکم ها هر گوید که است و تفسیر را بلند شود و غرور گوید در

مبارک که خدا بر آنها نیاورد که فرخ نیامد در هزار مبارک و آنها را با این

ضعف و ناتوانی است هر کس که از همین قوا و دیگر کف در از زنا نترسد

و بعد از شرف شدن و ترتیب علاج را گفتن در هر سه در وقت در منزل

خوبتر و نیری و ناخواسته احوال شد در روزها روز نوت شد دیگر

جو هر محنتی در این دو جو کنون بود که بخود تشریف کف در حال عدم حل کبریا

آنها را در نیتی و ترم و انقطاع از دو جو ترغیبان گوید

مبارکی از سینه یک از زنا معاندین هزار مبارک حل کبریا

آمد و تصدیق در ساعت از در معرض دست که در میان شرف

آری را که مع علم با اولی الامرین اخرا حال عدم حل کبریا آمد بگذر

ذکر غنچه که آب اینها را خالی کنم و خوب بشویم و بعد از تطهیر

و شستن در آب اینها را محکم به بندیم و قفل کنیم و حقیر حدیث الامیر

آنجا که در آخرت است در شراکت که گفته اند که از بی تو که هرگز
 دیگر از خلق فرایند که خدا بر الهی چه معاشی را از عبادت
 میفرماید و در الراج ما کرد معاش دارد و را بر این عالم
 میان میفرماید تا معاش دارد و خلق اطلاع باشد در
 نه هر قدر احدی نفع گوید امور دارد نسو مفداک در این
 طلبت بینان الهی بر آن میکل ندرانی این فتور چه معاشی
 دارد آوردند که چشم انداز ندرت و آن میکل لطف در
 هر معنی را بر وجود ما بگریم و میبود و اهل زنده است معنی
 لا ابراهیم المومن الغیر المتعال ما در آفرین که اهل در
 رفودان الهی کردند که من لدر نه بر احدیت آنجوست
 مقدس برت فارصه بقا تعینات رحمان را با الهان
 بر یوم و اهورا و تالیخ بر تده و آنان عبادت
 میکل تقدیر الهی کرد فکر این که از کونتر قدح لهر الهی
 تا به نزد گزاران رسیدند و در نی تقدیر اهل کنند و
 درک کوه غفور تا بیدر میان تقدیر و تزیه را با کما

تمام این را رسانند که جمیع عالم از فضل کلمه و حرمانت الهی داخل
 گردند و ابرای بخار می شود و در وقت ولادت و وفات
 و امانت و تعلیمات جمال اندر این عمل اسم ابداع بر وجه عالم
 مقید و گویا این نیز قدرت مقبول و معنی سکون را اتمام
 بر سر کار و عظمت ظهور کلمه الهی بر عالمیان است و واضح و
 تندرست است مدد کلمه مقربین در ملکوت الهی بگوشه عالمیان است
 یا این که در روز از تو به است روحانی دقیقه غافل نشوند
 و در آن مظهر است نه هر طاعت بحال الهی تو هم دندنه باشد
 که همه با شی بر وجه مبارکان رسد و تا آن لحظه خود
 به بیند و بگوشه خود نشود مقدار معانی را افکار کلمه
 لهذا نظره از درها معانی درین ورقه برابر با این الهی
 مورد نظر گردد با وجود آنکه هر چند کائنات کافر گردد بر دامن
 که تا ترنم بند گرد مفرق غیب با طوبی غیر الحلال
 الهی آن روحوات تمدن روحانی هم این معانی را مفرق بود
 دیگر این دنیا و صفای که افلاک و اطوار ظاهر گردند قسم بر آن

افسوس که اگر دره در دهن زرد و سرخوت هر سید بر
 نظیر است آن درخوات مقدسه تا ابد الایام بکرم و نام مغول شود
 در جهان شام و صحراء وسیع تفریح و اتوال نجات بر کاه فی تعالی
 تا رو کفر است بر غیور است آستان مقدس حکم بند و عباد را ناطق
 بحر عنان الهی را قبل کند و بعل سجات برساند است که فواید
 ادب الی که کورنه بیان آن العباد من لصلوا الی ان طری بحر العز
 الا بالالتفاح الفرف غم کل من فی العورات را الارضین تدشوا
 العظم و اهل الارض لعل فصل الی المقام اللذی قدر الله لکم و
 تدعین فی سرادق جمیع لیس فی سماء البیان مرقوعا... الی اقصای
 ما یهتد افراس و ارز نه مقدار بحر است حال یهتد فی هذائی
 کونان کون که در خود سخن عظیم عکاشه سرور و سرور و نفسیه دیگر
 بهائت قبر سنی طریقیانید و عرفت بر عرفت میا فراند (یا عشق زود
 ز عهد بسته یوز بر قدم بر زار داند که عکاشان گذار) چاره
 نه که یا سخن دل بر قوم گردد و در آثار مهتد بکار از د و لوز
 و بزرگ (شرح لیم حیران لیم خون حکم نیز زمان بیدار تا وقت دگر)

از گله سینه بکند پس در موی حرکت بود (علما در سخن) غلظت حاصل اند بر این حال در کوزه
 الاصل کف و دارد گشتی کل کردیدند و در قلم سبزه کف را بر چوب
 و در ارامت را که باشد چون تو کتیبان ص. هر از موی کف را
 که باشد نوع کتیبان (در یک کلمه از موی کتیبان کتیبان درخت فایر آقا
 کز آقا منیب گشتی علیهم السلام از او زنه تا آخر حال بود
 نوری یک کلمه از موی کتیبان شد چون معلوم بود که کتیبان در قلم کتیبان
 رسیده و موی کتیبان را در او از موی و داخل در موی کتیبان مانند فایر
 که کز آقا منیب در حالت آنرا که رایت زمان بکند موی و از دل
 و در موی کتیبان موی دیگر در آن حالت موی کتیبان که بر آن موی کتیبان
 بخارده موی کتیبان در او در آن حالت کتیبان که آن موی کتیبان
 در آن کتیبان باه و ناله موی کتیبان که حاصل کتیبان کتیبان با لای
 سر او کتیبان آوردند و لای او رایت موی کتیبان و کتیبان رایت از
 نم موی کتیبان کف (تا کتیبان که فایر موی کتیبان) آن موی کتیبان در
 کتیبان موی کتیبان دارد کردید و از موی کتیبان کتیبان و کتیبان موی کتیبان
 حاصل حال او شد دعای کتیبان از کتیبان کتیبان کتیبان موی کتیبان

آن سیرالهی که حیات ابدی بخشد و زندگانی جاودانی بخشد و آن بخت
 جمال الهی به عاقبت خردی و سگوار شدن از فرشتگان و در تجوی محراب
 عالم از دایره داخل قایتی شدند و بعضی از جاهای که میرزا
 آثار او دارد از سر غیبی در بر زمینها نه حکومتی و طهر آن روز را
 حضرت مولی اللوری طهقت علیه السلام در واحا لرمه المعطره از روز اول
 بانگ آمد از سیرالهی بر زمین و حضرت هم در حضور و بزرگ معلوم و کبریا
 در استیصال دنیا در صفای آن میرزا آن صفت غیبی با او بود
 کبریا عیانت ترقف فرمود و هر چه او را هدایت نمود از عیانت
 صفت و آثار آن ابدان در جواب نبود و ملتفت شد که خورشید
 عالمی بر سر او ایقاده اند و اگر هم ملتفت بود قوه پاره در
 او باقی مانده بود چون سکرات موت او را افکار هم بود
 مولی اللوری در ترقف آن که از او سوال احوال فرمایند
 همیشه میباید در بسیارگان را برگرداند که در خطم شد از صورت
 بیکان بگردد و بر روی آن ای اعیان الهی نیز بود از خردی
 و در محبت میان الهی در قلب مبارک آن بقیه حوس و حوس

دست که وصف توان نمود احوال قلم در وصف نیز صدم بود هم علم
 و هم کاتبه درید (که علم و کاتبه که حکم نه این روز آن نحو علی
 هر دو بهتر نماید و آن تر فرمان در قلم شود نیزند مگر آنکه سوزد و سازد
 با در در آن حالت غمناک از از بر بر دست بگفتی فرمود و هر در
 حضورشان علوم بعد از رسیدن لوازم در حال در وقت آمدند و نیز
 بودند و تفصیلات را مورد فرستادند تا در خارج که مبارک علوم
 اشاع میگردید از آن احدیت افکار غایت در حقیقت از آناه
 بنیت فرمودند هم دیگر معنی باز هر را حضرت بعد از اروج از راه
 فرمودند که بود در از میر در در لغت از حوا احوال اولیوم و حضرت صادق
 هر ز قلم در خسته فانه چون دارد ششم دیدم جای که نیز از آناه بنیت را
 در سخن که ابرو اندر غالی آن جسم مؤمن الهی را میگوید با یک دیگر
 از در لغت خسته فانه که هر هر صورت تر بود تا در کریم کنان از حضرت غفیر
 دو در گفتی ششم لوائی فرمود از تا شود کریم تو ششم جواب به هم و معلوم
 مبارک شد که فوت تر بعد ما تقدم هل کبریا که بگفتی و فرمود که در الا آن
 کریم بگفتی داد در ملا علی بنو محمد و در در دیگر و ابورحمت فرمود

محمد بن ابی طالب
 علیه السلام

طرقت بکنند و در هفت روز اولی که در این روزها این در بعضی جاه
 و در بعضی و در هر جهت یکی و میوز و در هر جهت یکی و در بعضی
 در این یک شب و یک روز گیتی ایجاد و از اینها مردیست که در این یک شب
 کرده صحنی بود و قیام دارد شد و بسیار را در اهل قاتین نمود
 و به آن قدم حل گریخته و اهل عجم و اهل الین در قاتین نشستند و میوز
 قاتین با یکدیگر حیف و کینه نمودند که لا عباد الفی که کجا خود را بر ما آورد
 که قاتین حیف او را گرفتند و هر باره بر او بدیالار و او را در حین حیف
 از اینها فایسکن لعم و فایسبح الله و فایسبح الله که با خود نمود
 و فایسبح الله را صفای علم و ایمان را از طرف حکومت ایشان
 بقرص سرگون میوزند که از حین انفعال یافتند با هر طرف
 بود که در آن انفعال چه تا شرات کمالات روح داد و همان
 گیتی خلوت رفتند بقرص و در ناقرص مسکن دارند و عالمها که
 با اهل عجم و اهل اهل دارد یکدیگر حیف و کینه نمودند و در ناقرص سران حکومت می نمایند
 انعام سرزند و تسلیم دادند و همان روز عصر تا سرور و تسلیم قاتین
 سر که میوزند که دارد و ملکات میوزند و در آن وقت حیف و کینه بسیار بود

بود و بعد از آن وقت در دم مبارک بآن از غیر تقدیس عین از آله می رویا
 در دامن کرده که هر چند بر او استند و مشول عمارت گردیدند و خداوند
 که آن مردم یک جمله دگر گویند الا انی لم یورثکم و اهل بیت علیهم السلام
 و کم حرفا روز بروز و تریه لوالی و منادها که روز بروز تریه است
 از حیف خدایان و کتبت علیکم فی قیام از غروب و دارد بلکه عکاس
 و خلق عکاس در هر یک جمع نمی بود زیرا شنیده بودند که خدا علیهم السلام
 می آوردند اگر از آله در انکار جهلانه نظر عین از انوار الهی
 در کلمات از صفات و لغوی از نور نظر حقیقت آن بکل قدس
 الهی را مقدار اراداک منظور چون آله لعی عقیق منقوش شخصی
 می رود که ضلیل اهل عبید شود و گویند یا آله که فر از جهل
 شکر بر آنکه آله توفیق و اعانت و رحمت و درستی می عظیم و خوش
 مجال عکاس آله آنرا که از مردم نبع و جویند که برکت خدا با آله عیاش
 میورید و دیده نگذشت که برکت عکاس را احاطه عین که کار تجارت
 و گامی برده نه رسیده که مثال روز بیشتر از یک بره در اهل عقیق
 و بعضی بیشتر بگیرد بعضی از آن بر مردان توست شدند از جمله شخصی

که حال از جهالت است و بعد از طوره بدت اسم طوره نمود است
 در اول طوره خیر بود و بعد از آن شد به این جهت که بخوبی که در آن
 روز عین اثر عالمی که عمل کرده است من در هر یک که فرمود است
 و غایت ممکن است در این راه مشهور میدهم که از طرف خانه است
 خیر آوردند که به تمام نام اسم در شدت وضع هر کس است در
 قیامت آن بتبار بدیدم که در خوف برنگد است از خروج
 بگوئید رسید در وقت خروج از میکان و نحو سایر ملک نمود و کوی
 فدا است نیاز بند که گوید فدایا که برکت این کس بر کار که امروز
 تیراند آوردند علی فر از وضع هر نام در جهت و سلامی قانع
 شود بخیر و صلوات نیامد بر نزدیک اطاعتی است وضع هر نام و
 دادند و شکران الله را بجا آورد و فدا و خیر در آن روز گرفت
 حال تمام عمل کرده است و غایت فرمود تا مشر از بندگ است
 و بدست شد که خیر او را گرفت و تیراند حال آنکه سر این
 عمل همه در مع و حضرت عبد الله روح با سواه فدا تا نزد گدایان
 در از برکت گرفتند و سر از شوق است نفس و هم از آزاد گردیدند

و با نیت سینه عبودیت بهمان قصد سر حال الهی صل علیها تا نزد
 و باز مانند گمان این دلیل نانی با طاعت شایسته و نیت در سماع بر
 عهد و پیمان الهی و اطاعت و انقیاد برگزینان است و قاضی حضرت
 ولی امر بهم طلعت عفتی قمار خفا - آتانی در مولانا نوحه اندکی
 ربانی ارواحنا لغایت الباری که خدا موقر در مؤمنان و ماری
 آن پروردگار که عیسی او را عبودیت بود با نیت مسکوت که ابراهیم
 حرفات شایسته ترا دار است من در تاریخ مبارک دیدم نوشته
 الشهداء لا اله الا الله و شهد ان محمد رسول الله ابدان
 نیت که نیت محبت را میکند -

و چون از سر یکباره عکس آینه بود و چشمه شدند که سینه او را
 آرزو هر چند دارند بعد از آن روز که آن سینه که محبتی که
 آرمی نیت بود همان با دارند در میان روز تشریف که هر که
 باشد آینه در چشمه و قطع امورات را به سینه حضرت مراد الهی
 روح با سواه نیت آینه در سینه درون و هر چه هم در هر چه مبارک
 نیوم و سینه که در آن جان که کلامه با تهرت سینه را که کلامه درون

سرکار آنا سرودنک تصرف شده تصرف بهتر و یک نزهت که نما
 برود داخل که اگر کارها کم نبودن آن را این نیزند قطع نمایند
 حقیر مقرر شدیم و در نهایت در هم نفع تصرف را در اوردیم
 فوراً الحقیق بر فاش نمودیم که آن آن که در میدان سرت را بخورد
 نفع این عبارت را نیز که کعبه که (اگر یک که سن در بر سن
 یا شینی پس) چون تصرف را زدیم که فوراً حضرت مولانا
 روح را سواد ندا یک وسیع محکم بر صورت حضرت زدند و مرا از
 بنام داخل نمودن آن در معاند دیگر نتوانستند نزد تصرف
 نماندند -

در آن وسیع که من تقاضا نمودم حقد و کینه را نه در او
 خطه بر سر بود و خود تصرف نموده که حرف شناسی از او
 ظاهر شد و نام کعبه و بنا گذارست که تله در خانه
 دوره را برگرداند در کمال ادب بهر این معنی و فهمید که
 نفع صحبت از ما نماند بر سر کار پس شنید یعنی نوری که منسوب
 زادت بعد بر حال این عمل گرفته بود و آنجا جان کلمه

رسیدند که از زمین اعیان فایع طوف دور و دیگر سکن داد و نمودند
 قلعه بندت بن با لار در دانه علی شد که هر کس داخل ملک و
 فایع میشد آن نور معاند میدیدند و بوی طعم نامورین توکی
 به رفتی از چها الی داخل میشدند معروف ملک خرمیدان
 و حکومت بنگر معنود و بنگر پشند که کفند و ساگر مشرف شوند

بنا بر فرمایند که از فایع وارد میشدند از فایع قلعه علی
 در مقابل قلعه علی کرم و با قدم حل غلظت و کربانم از بخرد و در
 از مسافین و اجیان بهایت کفند از اجیان و مسافین را اندر حکم
 میفرمودند و بدست باریکین اولی لطف و رحمت معنود و مسافین
 و اجیان در مقابل آن بخرد اختیاره بکمال ادرت معلوم و حرام و نما
 و کسبی در مقابل دم الی بی می آوردند و سجده سگرا تشریف
 بفرستد و ابوالداش راه با هزار می آوردند مانند چرخ که
 لایم رحمت بر او وزد و با هزار آید -

باید در آن مقامات با قلب نوزان و آن کفر و انحراف رحمت با بران
 معنود از عهد فایع پشند که با علی معاری با کائنات که دانای محرم

لغز قالی نمود و نیتش در در طگ شد از راه لوله و نمودن دست
 نمود و در حقیقت با جناب خلیل مضمون میکرد گشت تا چون در
 آن اوقات ادب لغت که هر اقامت در حقیقت نمود و پذیرائی
 مافوق که از بر عاید آید و بخوبی و خوب دستورالعمل در طگ
 بود بطنه نامه سر امرات مافوق مضمون میکردید و هر نوعی که
 امر است معمول مضمون و بعضی اوقات هم بعد از آن مضمون
 وارد طگ میگردند و احوال مافوق را اطلاع میدادند
 و دوستی هر جا که لازم بود از حقیقت آری میگردید با رعایت
 جانب ایستادگی و اعتبار بنا بود از آنکه خد رفته آمد و وقت حاجه
 نمود و در مقابل قشده رفت و ایستاد و ایستاد فایده
 از در خواست پذیرید و چون حال تمام حل کرد آنکه در حلقه و مضمون
 در در مقابل قشده ایستاده هر چه باریت مبارک است راه فرستاد بوقت
 نیز باریت خود مقابل چشمها خود هر چه تند نمود و مضمون مضمون
 محبت هر چند در وقت تا اثر آن لقمه فایده هر چه که جمع اهل
 در در حقیقت مبارک شرف بود بجز مشغول گشتند و از دیدن

اینست در حصر می فرمودیم و گریه میکردیم حال مردم حل گزاشتم
 از این رعایت خجسته فرمودند در حق ما - استاد اسما علی و لطف و وفا
 الان در آن عین طبع گشت و بگریمت بیوج آمد و با این مضمون لطیف
 فرمودند که ان اوله عنقریب ایوب است این دو مانع مخرج میکرد
 و شرف از برای اجاء الان نیز شرف از جمله ما که در این مضمون
 مضمون کائنات در اخوت و اجاء که اسما و وفا بود همان
 با وفا اسما که اسما علی است این دو مضمون مضمون ما را
 که مع ما نیز بدو با آنکه کنون وفا که مع ما کرد و لا یزیرا الا امر
 آنست که در مضمون مضمون و وفا نیز زنده گامی در مضمون
 و گامی در مضمون نزد حضرت مضمون نیز نفوس از ابتدا پرو
 میانند عکاسی است ز جلال مضمون از فروع بر وقت مقابل
 فقه شرف مضمون آنند و نیز معاند همیشه مضمون مضمون
 در هر وقت یک از جانب وارد عکاسی بود اسما مضمون خبر مضمون
 و حکومت مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
 داخل عکاسی مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون

و سخت گزینند که جدا دافل و کلا شد گوت آسرام نام خود را که
 بخرم و برگردم قبیل نمفوز و جواب دادند که ای اجد شایده بخوری
 و از فرین آزد و در او را منع نمفوز و نگذشتند که در اقل با بار کو
 پرکار برگرد که مانند نگذشتند او با سیر و گزینند که هرت برل
 صدقه پس بدین میفرایند اگر مو القیت و در کان کافر او غیفرایند
 مظهر القیف و در کان نمودن درین حالت افحاج بدین نمفوز
 نام صفت نهمه که میرا که مع تائینی معیم بر او هم در او در تائینی معیم
 ایستادین بود و بعد از تقرب دست و همیشه بر وقت ظاهر بر کارگاه
 ایستادین و در ظاهر با جمال با کمال کبریا هم رفیق بود و آشنای
 و پیشتر حال یک با دانه کرده بود و چون اول ندای حال یک
 حال عزیزم بر ترفع شد که افکار امرالین فومع اند و کوه در ترفع
 حال غنیا حدیث در عالم زره شد فزرا القه قی طوف و شمار
 عشق حال الی بر افروخت در در ظاهر مجذوب حال طلعت
 در من کردید در زبان تبیین گوید و نور را از ان عالم قوم نهم
 الیه وارد طوف و بعد دارد عکاسی اعظم گوید و کفر و کفر و کفر

قاتر که در هر روز در لطف و امان الهی رشد و بقا عبادت و اطمینان
 تمام معصیت خود را میگذرانند و در قایم عبادت بیدارند و هر روز
 مشغول نیاید بخت الهی بود تا آنکه تمام معصیت شود و از
 قایم در اقل عبادت شود و باز در هر روز بزرگتر است از معصیت
 و شیعی یعنی حوائج از لطف را آنرا را المؤمن و مؤمن بوم یعنی
 و ظهر طاعت هرگز نبود و آن که هرگز نماند و در معصیت در ظل الطاعت
 هرگز بعد از آن روح با کسوف فدا کرد و هم آن عبدیم اندر عبادت
 بود و در آنجا میسر از علامت بخیر و تورا اذین و شایسته که در راه
 اذین غنود کشف اسرار از کتب مقدسه میرا نمود و بعضی را که کوشش
 استماع داشته اند تا میگردند در آنجا میسر از امور نامور است در هر
 طبع که مقبول در کما الهی نمودند از او نه هر چند و با بند سطر محمول
 عند العزم کرده اگر چه عجز او را اگر از نامورین مینمودند و پسین
 از آنجا است میگردند و چون عبدیم اندر عند العزم نمودند
 بود که از اهل برابری است یعنی تا شکر گویند بود که حضرت مولی الهی
 روح با کسوف فدا میگردند و از نامورات آن خود عبدیم اندر

فانت احوال عبد المهر ازگی

۹۰

از خواب بیدار شد و از کما و خواب و روز در راه گاه از خواب بیدار
میشود و در آن حالت تفریح و ابتهاج خود را از این نعمت نماند و در
و آرزوی خود در علم معنی و حکمت میبود و آن را شرح کرده ام و در
که حال مبارک جل کبریا نظر غفور غفران آن است که تسلیل
چنانرا در حجاب و حکمت احد تشریح کن و یاد از عفو نماید از همه
العفو الرحیم بار خدایا آمرایا کلیع قائینی روز آید حضور
مبارک سکار آقا عقین ای الاعظم روحی لرسه الاکبر قد را
و عفو عفو که من بخواهم بالتا یک مقدم عفو خود بوی
طلب عفو با عفو بیت و عفو در رفت آید بسیار خورد
گرفت بسته سوزن دخ دخ و دست فردی در فایز عکاد
تا مر عفو و از یک آن گذران شوم بعضی ادوات خود عفو
و عفو آقا بغروب عفو در خام میکرد که ای بسیار عفو
تا عفو بیرفت در خانه که باز بسیار خورد بیرفت قد
از زان تر از روز تا یک فرد در هو و آلف را بسیار عفو
یعنی و بیک ال سجود و سجود عفو بسیار عفو د آن عفو

استاد بهما عمل معارف که پیشه در ایام خود بجا میگرداند آنست که بود
 در آنها نداشت بود در ظاهر این برت جعی از چهار اگر جانی
 عند اد آنست خدایر تغییر و ذاتا در معارف فانی است این
 استغفار بود و معلوم است که در آن ادوات چنین بود بسیار
 همیشه ان شیخ انواع اکثر طریقه بود در عکاک مجزوده فردی در بار
 حیفا و تاهره و فایح که در آن مینویسد در عکاک نیز از عالم با
 جل کبریا که گفته فرمود که سینی بسیار خوردن فانی است در
 درین که عرض کردم نیست ام فرمود عینیک گذارید پس یک
 طرف سینی ضد عدد لوزان زنگ زده و از طرف دیگر که
 عدد جوال در زنگ زده با و جوینج شکر است و در طرف دیگر
 در عکاک نزدیک گوه گریل نیز میرد اگر احوال جا الهی و
 گذارید است در آن ادوات ذکر شود که کج نوع این عالم است
 میگذرانند قلب را مجرد و تا تراثر حقان و جو احوال الهی
 محرق میسازند لهذا وقتی حکایات را بر لبه که شنیدم و
 اشخی در بحر غلایا و نیز ایارا ذکر کردم با و جوینج آن

در آن ادوات ذکر شود که کج نوع این عالم است
 میگذرانند قلب را مجرد و تا تراثر حقان و جو احوال الهی
 محرق میسازند لهذا وقتی حکایات را بر لبه که شنیدم و
 اشخی در بحر غلایا و نیز ایارا ذکر کردم با و جوینج آن

طاعت استماع آنرا ندارد یا دعوی بکنه حق نفع عالم را بکبر و انبوه شدن
 درگاه احدی تشریح نماید و دعوی نفع در هر وقت که نذر الهی
 ارتفع میسر نیفتد نفع در کبر ببلد یا متفرق میگردند تا قوی
 را بامل نجات رسانند یا دعوی نفع در آن حالت نفعی
 در وجهان تصرف نفیضات الهی بود و در مبدع کبر بر این بود
 الهی بما یشاء بر سید و معطر و معتبر بدست آیت حضرت
 ارواح نفوس مقدسه در سبک اجتهاد الهی در روز قیامت
 از جمله کفایت از اجناس و باره آن بود داخل علی
 شد و در قفسه دارد شد و در عکس آنکه شسته که داخل شو
 و شتر نگردد و او را از قفسه خارج نمود و آن عکس دل
 برده را از مشرق بسمتال محرم نمود نهایت تر نشد و
 مرجهت با بران کرد از هزار یکه فایده آیرا البرقه اسم
 فایده اوضه مریکه و کز معنای که آن ساق و خاکی و والد
 فایده آیرا البرقه اسم بد شد از جمله فایده ای ایلی
 اول با فایده که سبب از کلمات خورشیدی کز احوال است

به بی خود و فایده آنچه ابرو تنم باز کون باست همرا از حق تو
 یک شب رفت نزارش همرا از جانب کاخ فلح حرام بخت تو
 که مندی یغرا یکمرا استقام بخت و بد دولت خبر دادند که
 نیر کفر با عی و است بر او در دارد و جا بر است و لودان فر
 الدن شاه خورا حکم قتر فایده رخ را داد او را اگر گفتند و آوردند
 در گمان روز جمع ظهر بر سر زد نرد مر غنفت آطلینه و من
 گزنت و نماز عجم را کرد و بعد یک دانه آمار طلینه و خورد و
 بعد رو کرد بگریختند و گفت که غفورید نیده با امروزه آرا محال
 که ام و سب زحمت آسایم و ما کارمان فدا شد و ما محول
 کارمان بشود و بده این سخن فطرم بود حتی بر غنفت ما شانه
 و چاره نداشت مجبور از غنفت بر آید با تیغ سر آن لادن محمد را
 برید و بعد از جو گمان او را حق بگوید و از آن وقت تا حال
 هم چاویم غیا بنه بر سر زدند و تو نصیر حیات که ابرو تنم و
 برادر سر که در سر که از سجا آنگاه که بوفد و در آن بد رحمت بوفد
 نیر هم نزاران بخت و در کون لودان را اگر گویند فایده

و منقطع از من در الامداد کفوفه الحقیقه اگر اهل عالم قطره در بحر
 قدر حال اعدت نموشد حق را از جمع نشون مماند از ما چون
 ما بر نماند یعنی اگر اهل ایمان از در ایمن منتقمه اهل طغیان
 بودی تمام بر نماندند حقیقت روح که از دست آهن گریزان بود
 صد هزار در هم نشتر سر به میان فراق نماند و از وقت نفی
 برادر گوید نفوس بحیثه در ظهور الهی ما بر میشد که حق عالم
 یعنی نفوس که منوره از بحر معانی الهی نیایش میسر نماند و کتب
 معاند باز در اراک حق و باطل را میخورد حق نفوس که از شعور
 عاید بری بعد منتظر از در ایمن منتقمه اهل غرور سگرد شای
 الهی را هر دم لاشق و سزاوار که حق اهل ملذم زقر حروف است
 نفی را از اول ابیات معدوم غم و اثر از آفتاب کوز
 و نیز مختصر این ظهور اعظم الهی جل شانه لیم و خواهر بود و ما
 تدبر لیم حق قدره و الازهر صیغه قریبه لیم لیمه و السمرات
 مطر به بیمنه بیانه و تا که غیا لیر کون -
 و حق برزاجانه در یکت حضرت الخ روح هوا ندارد کمان

نزدیک ترند هستند در وقت تریزدی و در ظهر که بعد از
 غروب تا یک روز در وقت قلمه مو بعد از اقل شدن در قلمه
 اجاره ای برگ درخت بکنند و هر کدام عرقی بتکه شدند از
 کبک بموا علی در آن وقت بدو و بر آن آماد و با کوا در آن
 دم در قلمه می نوشتند یعنی اجاره ای که هنوز در وقت
 بازارد بر می گشتند و بعضی آنها خوراکی همراه می آوردند بوی
 قلمه حضرت مولی الزور در عهد ائمه العدا صریحاً اجاره ای
 می فرمود اگر خوراک در قدر داشت مانند تخم و غیره از آن
 می گرفتند و می کشیدند قاع قلمه مابین قسم بر او طبع می نمودند که
 اجاره ای خوراک را نامناسب که ضرر داشت بخورد یعنی از اجاره
 تریزدی می داشتند که در قلمه نامتوا یعنی خوراک که کف در بازار
 می خوردند مانند کبک که در آن وقت مناسب بموا علی می خوردند
 همه این توهمات با کرب و مانند با زبان دم در قلمه می نوشتند
 می فرمود باز جمع من الباب الی الحرات و خلاصه شد که کبک
 بر با بوی و عود و کرب بر آن آماد و با کوا در آن وقت
 در قلمه می نوشتند

در وقت تریزدی در ظهر که بعد از غروب تا یک روز در وقت قلمه مو بعد از اقل شدن در قلمه اجاره ای برگ درخت بکنند و هر کدام عرقی بتکه شدند از کبک بموا علی در آن وقت بدو و بر آن آماد و با کوا در آن دم در قلمه می نوشتند یعنی اجاره ای که هنوز در وقت بازارد بر می گشتند و بعضی آنها خوراکی همراه می آوردند بوی قلمه حضرت مولی الزور در عهد ائمه العدا صریحاً اجاره ای می فرمود اگر خوراک در قدر داشت مانند تخم و غیره از آن می گرفتند و می کشیدند قاع قلمه مابین قسم بر او طبع می نمودند که اجاره ای خوراک را نامناسب که ضرر داشت بخورد یعنی از اجاره تریزدی می داشتند که در قلمه نامتوا یعنی خوراک که کف در بازار می خوردند مانند کبک که در آن وقت مناسب بموا علی می خوردند همه این توهمات با کرب و مانند با زبان دم در قلمه می نوشتند می فرمود باز جمع من الباب الی الحرات و خلاصه شد که کبک بر با بوی و عود و کرب بر آن آماد و با کوا در آن وقت در قلمه می نوشتند

قناد علیهم السلام از ترادوی سرنا گوید در سوره العنکبوت که گویند
 رتقی طنج میگذرد و حقیر هیچ کاهن از آتش مشغول و بعضی اوقات
 با مورد و فربان در خانه عاقبت چند روز حقیرم بیهوش افتادم
 و حال اندم اول گریه می نمودم که هر چه غریب قضا می بود در سلطان و فایز بود
 کاشانی که در آن در این باره می بود در ظاهر آن زن و آن که بود در زیر عمل
 در کوفت شد و بعد کت الی غرض طوفان و کوفت حین از آن روز
 باله قوت قلبه پایش تراخت بر سواد ترا و حضرت مولانا ابو شورا
 غایت بی غیر سوز قدر بگوشی بوم و قدر بهتر شدن غایت با عقل
 قضا و اخوان که در قضا هر چه بهتر شد در دنیا و آخرت کفایت در اول
 تدبیر بر آید ما بهتر گفت از سب خواهم گو او در چشمه و اما از کون
 دریم که کار آن را درع با سواد و ادب بگردن که هر چه با عقل که در آن
 در غرض و ان با و غایت می باشد که نقیصا استغراق طوفان و سرور و مبارک
 نزد حق مبارک و تحت حقیر نهایت بر آن تقم و حماسه که هر چه با عقل
 دیگر تقم که نیز در چهار است که کوفت مولانا ابو شورا را در و
 و غیره فرمود که ابد اجمعت با حضرت ندارد و سوال از حجت مبارک

کفایت و عقل
 در اول

و فرد غنچه و معرفت کردند اهل غلک تبع نمودند در برستان پهلام بر کوه
 رفتن کردند نهادن باها در یک زینتی خارج برستان کردند و آن
 چه در کوه را بسیار بودند بعد از مدتی کثیر فرمودند که آن چه قرار با کوه
 و آن یک بند زینام و حقیر هر چه برترتیب دادیم که تا حال این حدیث است و قول از
 فوت حضرت فایده که در آیه اسم سلطان آباد از قریب دهم بر رعب
 که فریاد ظاهر است مگر موقوف است بر این بود از قریب از آن که فقر
 ما لندیم هل عظمت و کبر ما دعای نازل فرمودند که ایاها الی
 دائما نخواستند آن نیز بود قرآن هل لایم بسم الغافر وللان
سوء فایده الی التحقی لیس اکتف و مذا یک دکن حسن عقود ک
و مرا میک تقدیر العزیز ع عباد ک و تلطف ع ار ما مک است ک
بسمک اللذیر حدیث سلطان الاسماء باین تفصیلا بسطت و انذار
عن کل ملدیه و مکره و عن کل مالا اراد ک اراده اراد ک
انکانت ع کل شی تدریر انهم ما ر این تفاوت عن
نازل شد جمع چهار دایما میخوانند و کم تا خوشی و بها زین شد
در ین انما جز رسید که ما ر بیت رو بنا خدا در گرفته که عکس

بود که راقل که یک چشم با جا تلم شد و نزدیک بود که راقل نیز مریض
 بشود تا جانی نازل شد که اجاب الله است و روز بخواند دعا ای الهی
 اهل بیت خود را شرف بخواند آن دعا ای الهی گشته تا آنکه معالجه
 بین بولین واقع گشت و تا در روزی که با سر او از زمین و
 استخوان بود بدویم که ای سرارم که از کف غمناک بودن بگویند اراده
 الهی در آنوقت بوقت گرفت و بدینکت الهی و کل یوم بوقت شکر
 خدا برسد و معیاد تمام الهی بسود و معنی راقل کل منقلب
 دراضی گشت و تدبیر خود کلمه بی نظیر گشت و ظاهر شود در روز
 اعصار و ایران این عالم است پس میباید که آنچه در علم الهی از حق
 بگذرد و بر آنکه حضرت عبد البر در حدیثی از امام مقدسند آنرا این
 جمیع فایده خواهد شد و آن فایده است و کفر و خرافات الهی
 بعد از خدایا که برزاق است تا خود را حلال از او صلوات
 شد و بعد از آن وقت که خدایا بگردد که فوت شدند و تابع
 شد که بسیار بگوید یعنی از معاندین که علی سر اهل ایمان خود را
 علیه میراد و خود را در حوزة اهل ایمان خواند روزی را که

اصل کتاب
 در روز اول
 در روز دوم
 در روز سوم
 در روز چهارم
 در روز پنجم
 در روز ششم
 در روز هفتم
 در روز هشتم
 در روز نهم
 در روز دهم
 در روز یازدهم
 در روز بیستم
 در روز سی و نهم
 در روز چهل و نهم
 در روز پنجاه و نهم
 در روز شصت و نهم
 در روز هفتاد و نهم
 در روز هشتاد و نهم
 در روز نود و نهم
 در روز صد و نهم

در قدمی که بر روی مکتوب کوی بسیار به حضرت عبد الله روح همواره فدایا
 فایز عفو و بیاید خویش را که است و با لایم حل گریه در آن وقت قلبه
 منی غیر موزون دم آن اهلان رسیدند بسیار به حضرت در راه البر را
 ملاخفا و موفد که در فدی اهلان رنجت است تغیر فرمود که که نه بسیار
 بودن رنجت اجبار در حدیث یک مورد فر داشتند که صبی ابراهیم
 گمان در آن رنجت خویش را اهلان را آتیه باشد و موفد
 بسیار صی ابراهیم را از اهلان آتیه بودن برزید و بسیار بی
 حضرت آتیه را داخل اهلان باشد و دست بکنید در اهلان و
 اهلان حال اهلان عفو و عید بسیار صی ابراهیم را در آن رنجت
 و بسیار حضرت در راه البر روح مالک فدایا داخل اهلان خودشان
 عفو در راه کینه ما لایم حل غلامه و کبریا نه نرسد بکنید و بعد از
 آتیه فرمود اهلان را نقل بکنید در رنجت تغیر که این قدری
 با طاق و مبارک گشته و بعد رفت الی کوی آخر فرمود خویش است
 که بسیار آتیه راقت بگذرد چون آتیه جز عفو و بیاید عفو را
 عفو است چون میدانند که اهلان ابتدا او را راه بکنند

تا در یک قدمه بر آید و بعد از آن صف امتحان همچنان آید و نوبت
 در هر طایفه از آنرا افتادند و محققان همه عبادت در کل تمام مرتبه ادرتین
 ظاهر و آشکاره گوید چنانکه در کتاب استوار است بدانند که آنرا
 الهی است و درین عبادت و در هر طایفه تا آنکه از ظلمت و صحت از
 کرب و سعادت از شکاف و در هر طایفه آفریننده الایح در آنست
 و در الهی است که در آنرا اگر بدقت نظر است الهی و شکر تو را در هر طایفه
 قابل در هر طایفه تقدیر الهی است و نخواهد بود اگر از جانب معنوی باشد
 کشتی که شکر عبادت بسیار به نرسد بیاید راه حالدم حل در هر طایفه
 همیشه غیر بود که حکمت و الوطیله به نام عبادات منوعه گویند و این
 فقه و آواز ترنم قرین در گاه الهی منعم و نیکو است عبادت در هر طایفه
 اولی و هر چند تا چار و ست در عبادت گاه عباد الهی قبل شکره و کبریا
 بر تعلق منعم که فرایا بر هم گویند و در عبادت عبادات تو را در هر طایفه
 بسنده الهی است و در هر طایفه تا نرسد مگر بدقت نظر و عبادت تو را
 در هر طایفه تا نرسد و اجمال و فنا و نیستی مقبول است طایفه
 الهی شد در هر طایفه به غیر از این راه هرگز در هر طایفه و تلبیس

کبریا
 ایام کمال
 و الهی است
 عبادت
 مقبول است

زبان
 در هر طایفه
 مقبول است

الهی بر خشد و بر آن آفتاب حقیقی در آن مطلع نور رحمانی رطلع گردد
 و در حق الهی داعیات ربانی شوکت و سلطنت الهی در مرکز منور
 رحمانی ظاهر شود یعنی بیان را اگر مفر موز که در دجلو کوه تفتوح
 دشمن و فساد دینی مفر مگر در نه انکه آفتاب و جبهه و جویستی و کتر
 و غرور و غنچه ان شود چو نماید فکجه حضرت عبد الهی روح با سواد
 در این مفر باشد چه عیودیت را بر سر ادرمیت تبدیل نماید و این
 سرشق ابر از برای اهل با مکان بسبب و عدل حکمت و عدل الهی
 پس درین شد از اول کس در ایام آنرا آنچه نوز برای قبت کثر
 عیودیت و عیودیت بود و بر نفسی که محرم از فیوضات الهی
 شد کثر و غرور و جویستی و جمیع نوع امور را اکل می برد عیودیت
 بار در او اخراج مبارک آن همیشه نوع لحنی را مفر موز اگر
 باج سلطنت بر سر لایه قبت از اهل میگرد و لایه عیودیت است آن
 جاندار که جل کرده نشاء اکلیل عیودیت الهی است و باج مریع لایه
 است که تا ابد آمار باقی در بر قرار خواهد بود تا میرات عیودیت
 است آن جمال اندر الهی است که حضرت عبد الهی روح با سواد در آن قرار

نمودند و شرف و عزت را به ائمه شریفین و علمای اهل بیت علیهم السلام
 آنگاه منع شد و وصفت علم اینان در عالم و عوالم هرگز بود و چنان
 الهی استقامت نام جان ایشان نمود و شب و روز بزرگتر نفیست الهی
 نام در زطل حضرت و ابراهیم حضرت علقین می ز فایست و افند را با ارا
 عبودیت و اندا فاضع و فاضع و فاضع در الحقیقه یقین بسین جمیع این
 فیوضات الهی از آن شریفین استخوان جمال اندر این عقل در آن
 و نشانه یقین و خواهر یقین و تا ابد الایمان تا شرات از عبودیت مع
 فیوضات به الهی ظاهر فرشته که حضرت شکر کل آنگاه کرد تا الهی
 ملک عبودیت و انصاف و التقدر علی از آن که کل این فیوضات
 و الارضین و الاطیاف الا کل زد و خطی عظیم امید دار از درگاه
 امید شکر که جمیع اجزا کفین گفته و ما شکر از عبودیت همان
 تقدیر و شرف و بدو هیچ نفسی را از این فاضل عظیم محروم نماند و شرف
 عبودیت همان شکر خدا و درستان را پر شد و شکر فرماید
 شکر کنی شکرند به هر طریقیان بپند کاین تقدیر الهی که به ملکانه بر تو
 الحمد لله در جمیع آفاق از اول دنیا الهی از آن شریفین نمودند و شکرند

فراه

فضل الله الهی الالهین اللذین خلق قلوبهم طهوت عبدی برود روح پناه
 ما بر آسمان قدر بیه نسبت نور سر نور و در آنرا از ما نیز بگذشت و مگر
 خداوند بخیرت که زحمت اجاب الی بعد و روح و نور لقی بکسیرم
 در بعد الی بعد و نور نظر لطف الی کردید و باران الی را در
 آنچه غایت داخل فرمود و اجازت و بیه گشته و تفریح و التیال سر
 بر آن آستان تقدیر زنده و بعد الی ثل حال کل کردید و جمیع را
 در کبر خفرا در داخل فرمود که انصر العطا و لم یجور و التیال اکر از
 حاش معوقه نباشد کشتی کوشش عاقبت کما به نیمانی نرسد ماری
 تریخ استند مقبول در حجت نشود حق از غما شر آن نور الی یو
 تا آنکه آن نور بسته اعلان نشووات قدر و ماری کشته شد و غصبت
 الی آن نور اگر نت و کما اعلال حو بسزدند و ماری بک نظر العبد
 نور دیده و در بسته تا کما در در آن قدره عظیم که آن چراغ لعل که
 اجاب لطف را منحوست بعد از آنکه الی در باق شفا
 غایت فرمود و حجت و عاقبت از برای زمین مگر کردید و بعد از
 روحانی و تنبیهات همدان شرح نزول فرمود و نیز بیان مگر بر مگر

از حق مملکت نازل شد که منعم بود بر نفسی تقیاً در فانی حرمه زرق
مورد سزای آنجا بنام امید دارد از عتق بنده الله که از ازال
اجاب الله بر صبح امر را با نیت است و علم و نور در قلمش آفرین
آن ذات مقدس الهی که در آنجا شده و اراده و نیت از صبح نفسی
بهر یک نیت و کراهت گوید و بسوی که آن نیت را نیت موافق عمل
و فراتر از نیت است هر یک که در نیت است و نیت است و نیت است
نهایت و محرومیت از نیت است همان نیت را از نیت است و نیت است
اما نه فانی که نیت را در نیت است در و در نیت است و نیت است
و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است
مردان چون در حال مکرر نیت و نیت است و نیت است و نیت است
و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است
باشد و اگر نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است
نکردن نیت است که هر چه است نیت است و نیت است و نیت است
آن نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است
نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است

جو بر تقدیر و تزیین است و شجره الی در از قدر علیه مغرور گشته و بدایع
 آثار که کسب آثار و کسب حیات ابد علی بن است فایز الله
 اعبا الی حزن او در آن شجره الی الیه بسته نمراد اراغالی
 بر فیه و افلاک پسندیده لیس و مستند تا از اهل برادر سفینه
 همراه ندگر کرد در حضرت عبد الیاد روح با سراه در امیر مویز
 بر جز در استراحتی است اول یک فرقی فارسی نوبت در
 بد کنتم آن کمر الهی ب ناید و مجروح کرد تا بعد بعد او او
 مستحکم کرد منفی کرد و آلام و اوج زایل کن و تهاون در
 یتاق الی در اول فونی لیس بد کنتم بر یک سینه و از فوفا
 الی نجوم میگرد و بنا لک حکم عن فیوفا یک رحمت اقدار ما
 علی عیدک دینا تک یا رهم الی الی الی -

عا در بعد از آنکه نفع امرات بر طرفت رفقا که در افتاد
 نیران علی بر اولی الی الی قدر ز خوش احوالی شدند و قد
 اوز کرد است لیس شدند و خداوند لطف و عنایت فرمود
 بجز هلیک که تمامت عظیم مرد خود را بر حضرت عبد الیاد روح

اللّٰهون لا ارامه لغيرها غير كونه واكثر تفسيره ذكره في قوله تعالى
 بخود من غير ان يفسر صفة ذواته و الالام و اوجاع بر آن موجود است
 غایب است که اعلام و اوراق نتواند ذکر نماید و غیر بر سر کوه حکم از آثار
 کباب می شد تا آنکه اراده الهی و شیت ربانی قبول نشد و صفت
 صحت و سلامتی در بر نفوذ و قنوب اجاق الهی نسرور گردید و هر یک
 سگزاران فخر و عنایات الهی را یکجا آوردند -

عاز و قیام و ارمه در امان قسم در استوار و در و احوال و در هر طرف
 مولا الهی را می بیند بر در درها نیکم و غم می کند و نمی آید
 امان علیک همچو نام آمد حضرت مبارک و دست مبارک را بندگی است
 و گمان داد و گفت بر سر خدا هستی چرا به فرموده که تویی که
 و از اینگونه پندارهاست و جمع را بدو فت چرا به غیر موفد تا آنکه
 نیز حدیث حضرت رسول را مطالعه فرمود که میفرماید تا که مولا
 لطیف دل و گمان کافر آمد از آنکه نیز حدیث را شنید آن
 غضب او مفسر و التوب به ترمیم آنرا مومن گفت و مفسر شد
بعد از چند روز بر سر آمد از قسم در حضرت مبارک حضرت عبد الهی

و در آن سواد اندازند و بیشتر این بود که فرزند را در آن یاد و عهد می‌کنند
بیت و الهی برسانند و چون علی را او فایده حکمت فرمودند و در آن وقت
قلب در شرم بود و در وقت بعد از چند روز که آمد خواهرش بود که در
صحت اندوس خاطر نمود شرف کرد و اذان طلبید اجابت فرمودند
در حضور جمال اندک بر این عمل پس بدین شرف در آن محضر از جهت
و عظمت مکان تقدیر الهی فایده شد و بسیار اقوال بر شنید و رستی کرد
و گفته بود که کفر در آن نوع بقا آن ذات الهی شرف نموداری
فایده سخن محمودی است که در آن هر که در فرمودات او مبارک در آن
استقامت تمام نمود. و در آن سخن محمودی در امام ظوئیت بدین
سخن که اسم او را بر سر ایشان نوشت و از آن بر شد بدین سخن که
و در حق در عکایا بر نمود و بیانات از وصف زنده آن مکان
مقدور شد که در مدار از عهد دیگر که بود که حتی که ترا عجب است
بیدید سخن محمودی است که آنجا من نام آن کفر نور کوار است
موا - داد و تو غیر سی و لکن نیز لیرت محمودی است و از این باغ
او نمود و جوان دیگر از آن عکایا در آن محضر حاضر نمود پس

صالح اندر نزد بود و پادشاهان که از آن جوانان در امام آن سخن
 بر گویند بر سر این خبر از آن شیخ محمود یاد داشت و اینکه با آن
 جن گریه آن تیرت عکس و صفای شیخ محمود جوانان بود معتم و از اولاد
 اهل آن است علمای قدری حاضر بود و جوانان قوالین که جمیع اهل آن
 شهر از او حیات پدیدند و حق تعالی در آن حضور خود و اهل آن
 از او تیر رسیدند و خون بگوشش رسید که خدا عجب آن تعجب او را
 احاطه کند و بر غنا و تمام کرده است که قوالان او را تعجب کند
 بعد از تقدیر رفت نزد صالح اندر نزد زیرا با او وضع رفتن بود
 و گفت با او که ما صفت هر چه نزد ما دیدیم بیوای و بیخ و تو در
 بدیم و این داد که در آن کرم کند از برین است آن ذات غیب
 شرف بیوای عالی من فائز شدم و قبول نمود صالح اندر چون آن روز
 بعضی شوقیات جهان بود شیخ محمود ندیده است که فرمود اینها را
 میدانم ولی اعمال آن است من قابل بودم در آن حالت بود
 الهی است نیست که بخردم از این فقیر عظیم ولی فلان رحمت است
 و فرزند محمود بر او مبارک و اهل آن در بحر است که در آن

تا خوشترند برفق کل رویت لازم روز حضرت سید المرادین بود
 و فایده کبریا در آنست که در وقت بعضی کلمات که در اینها
 خیر و مساوی است بر معالجه در تریب و آن در موافق حال اولی و تریب
 میدارند در هر روز تا تریب تمام تا آنکه در حق او شکر است و در وقت
 خدا او را در عوارض برکت خویش را قائل فرماید آنکه هر چه از رحمت
 باری سبحان و عزای سید است تریب شد و در حق حال باز تریب
 از اقدام حال تریب عمل گیرند و در وقت در قاری علیا در آن وقت
 کبریا نبود که نفسی بتواند در قائل علیا که با سبحان و عزای حق را
 از لبت علیه از راه دریا او را بکار بندد و در آن حال خوش بود
 بعد از آنکه از حق جان را پروردگار شکست و در راه در بهت مبارک
 نپذیرد و هر چند شدند و در وقت زلف را از آنجا که در نفسی که
 در وقت کفرها لایق عمل غلظت و کبریا که امر و وقت کفر و
 میکردند از عهد الهی اندر حال لازم حکم بود در یکجا که
 قند او در وقت تفریح حدیثی که معنی بود در آن الهی
 اجاب بود و معنی عمل خلعتی که بود اگر خدا شکر است آنرا کرد

همه عکای در خط غلام بود لهذا این نهایت قیام تقصیر محمودی در عرفان الهی
 افتد چون که حضرت مولانا در شرح و معنی آن فرمودند
 مجذوب بندهای است تا یک گوید در هر حوزة اجتهاد اقل شود در ساطع
 این وارد گشت و بنا کردند نه روز بقدریکه امکان داشت بر او
 میکرد روزی مسافرت با سکنه در شهر عین و اجناسی که در آنجا موجود
 چون ~~مجلس~~ تنگ شدند که او از عکای آن مژگان و جواب
 از مفسرین برگزیدند او هم جوابی در جواب داد که هر دو اجتهاد
 شدند و اجتهاد نیز نهایت محبت را در آن سفر عینیا با الهی
 عنوز بعضی که نهایت در هم مضمون از اجتهاد این شد در همه سکنه
 محبت بر ذات کند و در محبت لیک نماید و چون در محبت لیک
 فلاح حضرت را آقا روح با سواد فراموش کردید هر که
 با وجود این حضرت مولانا در شرح و معنی آن فرمودند
 این مطلب بعد از آنکه که روز بروز محبت زیاد شود و مضمون
 گوید - و دیدم قتی عکای شمع بر سر بود و قدر متعجب بود
 از معانی آن حضرت ماری که یکم تقصیر کم شد یعنی دید که علم

وقت خود منقطع نبرد در پاست و ذره در مقابل انبیا و پیغمبر
 ملتفت بچ کردید که علاوه بر ندارد از آن غنویان پانین آید
 و از حد دست برآید و بعد از آن خود را تدریس بر عباد
 مبارک اظهار مدد است و بنا کرد اظهار برتر و محبت کردن تا آنکه
 روز در پیشگاه مبارک طلب توفیق است است از سر امور در دست
 لغویان آنکه ندانند داریم بخوانیم مورد داریم و بگردانید تا آنکه
 چون در آن اوقات با لقدم اول گریه است ابتدا اذن بگیرند
 و معاشرت را ابتدا قبول نمیدهند زیرا از فرمان برتر است
 که با مبارک عمل و هدیه با کسی ابتدا معاشرت نزنند حتی اگر
 دلدک لازم معاشرت است با و در الا آنکه مراقب باشند
 بهین تماثلت تشریح فرمان ابتدا معاشرت نمیدهند و برتر
 اراده و نسبت الهی نمون که بگردد هر نماز است امر و بی
 ظاهر گردد باین جهت اول قبول نذر میفرد و با اتمام حضرت
 من اراده پس اراده ها بعد با تمامه اندوا اجازه تشریح
 تشریح در بکشید چهار نفر میفرد آمد در حضور مبارک در حضور

این فرموده نشین در سر کجا آتا روح با هوا نذر او در دم در سینه
 نفوذ و نشینند و مگر مطیع و شرفانه چون مقابل اطاق مبارک
 فوج حیرت را العین میدهم از هیچ تا آخرت بیانات مبارک را
 و ملتفت منضم مگردانی که در فایع بمنقول بکار بر نفوس ماری
 مگر خطم شد که از هر یک که نفی ثوابه نمود فرمود بیانات از
 کانی اهدیت نازل میگردد درین بیان مبارک خوبت خوف
 نرند و کفر نما بد حیرت خطم نمودم که سر کجا آتا روح با هوا
 خدا متغیرانه نفی است و موفد که ساکت است و سرود مبارک
 بر لب زاده و اصطلاح محمودی که هر یک در نزد بزرگان و الهی
 و جو غلبه که برقی نیست تنبیه نوزاد الطبیعه که هر دم آن
 وقت نفی با آن رات تنبیه نماید و حاله ساکت شد و صحتی
 نمود و خیا لندم علی شانه بیان را یکمیر و صفتها آنکه در حیرت
 در اندر مبارک با سر کجا آتا پائین آمد و چون خورشید مولی
 در باره و تیر و موفد نفی اندر سینه تر شد و خیا بر جو کرا
 آمد زیر اهل نوزاد مبارک خیا خیر هم او را نگه میدارند و دست

اورا بیدار کردند، این گفتار حضرت مولی را در درون قلب آرد
 یعنی سخت و دلواپس دید چون از حقیقت امر مطلع شوید کم کم
 در عهد مبارک سرکار آقا روح و ارواح خدا را در دولت و کرامت
 بیخود و از علم و فنون بهره و نعمت بیخودت خدای عزوجل
 و منت شد که در عهد مبارک مردم هر وقت است تقاضا
 و مطلع در خدمت علم حلقه بگوشید و در بازار و شارع
 در عهد مبارک سرکار آقا همیشه عقب راه گرفتند و اینو الموم
 نرفت و آوردند و تمام داد و در عهد مبارک در عهد مبارک
 و در جمع میفرمودند حاله تنفید نمودند و همیشه سرکار آقا روح
 و ارواح خدا را میفرمودند که نفسی قسم میخورد که هر وقت فریاد
 ناکشتم من همه الام که با ایدم حل گیرم در قبال من اینو آمد
 و اینو حضرت مولی را در شرح با و غایت میفرمودند و در کفایت
 حکومت غلامانند خاتم در دست مبارک مولی انقدر نظر
 لطف و عنایت مبارک نمودید مردم میگم از خدا این بیت
 مبارک اگر در حکومت و میوایان میفرمودند حاله ابراهیم شد

از آن وقت نفی لطف ما لدم حل گریاشه بکاشع شد و فرمود که
عکا در سه تن صلیح قطعاً نبودنی بودیم در حرام فرمود که لیسری
از نوسر از منی مبارک مولی الورد میبود و میشدند بصفیح قطعاً
از جنون که حضرت عده الا ارداها لرمه اللذکرند انمو شکره ابر
عیا لدم حل شانه بر لنگ شده اچار الی باند صفت در شده
کفر استماع حضرت مولی الورد عا لدر ساند شفی صلی علی
همه بافت بر برد کامل غایع خوش نظر آدر دند و این با صبر
در فقه ذرا می آوردند و مقول شدند با نام صفت صبر با و
آفر الی بر یک صبر که حکم صلو که خود و خود با کرد تا ز کسب
اصطلاح و نمود در دین است آدر بر بعد چون از خط و
عیا لدم و صفت صبر با و یکس است صبر فرمود آن که صبر
بدریم ز حکمت است که جان نثار بود چون آن ادر است
ملک خوات حکمت صفت صبر با و حکمت صبر و لیسری
در است بر هر که طلب لیس جوان نجا نجا و عیند بود و با بگیر
دانشا با لری عکا صبر بود و سبانه ادر صبر و صبر و

و لکن آن تقصیر حضرت مولی البرا را بدین نسبت است که این حج
 در طواف امری است که شد و بدین طعمی که مؤمن شد و ایند آن خود را
 غنیمت و بعد از صعود حال اندر این حال اسم الاصل میست
 در فرمات و در بازار و گویم که در حدیثی که طاعت است
 حل یست بدین معنی که اهل فتور و معاندین بر عقب نبود از این
 جوان پر عیبت و لذت و سبب اتقان آن شد که حضرت مولی
 البرا امر فرمود که با سکنندیم و بر مهران سفرت نماید و
 در او فایده طاعت نمود و مسافرت با سکنندیم کرد و حال در
 سکنندیم با ابراهیم و عیادت هر دو زیارت در هم ایان و این
 و اکنون خود که طلب من شد و بدین معنی که رسید ما
 و شب و روز به تبلیغ و تشریفات الهی مشغول که ترکان
 حرم و علماء و کثرت عیادت با او در میدان امر الهی حلال
 نماید و جمیع را بخت آن طعم و اخبارات و آرزو از کفایت
 همه سبب می نماید در هر یک که خندان ابراهیم و سواد
 نیت و دل شدت نبوت در بیخ و در امر الهی از بحر البریا گو

ذلک الحقیقه از لغوی قدر سه کوب - و حضرت بر الودیه سر نهادند
 را در حق او نیز مقرر و او را مانند حواریین حضرت مسیح را
 نسبت نیز مقرر نمودند که در حق آن -
 و در حق آن ملاطفت و محبت که حکام و مأموران و اعیان
 قده میآیند و کف در حضرت عبد الهی میفرستند و کم کم
 امروزه سختی قده که بهر دست مبدل شد یعنی عکس آن میگردد و اینها
 تا مگر بفرستند تا هر عکس را بفرستند و در حقیقت تحت نظر
 امر مبارک بفرستند - تا متوجه آن نباشد که مصیبت گری
اصغر حضرت غضن به الاطراف او افاضه فرستد الاطراف
 بیکوت این گریه بفرستد آیات در ظاهر
 لیرات بحیرت ما لندم من غلظت بعد او دارد گشتند و از آن
 نور ما لندم من غلظت و توسع و قهر و معلومیت و بندگی
 فرق لغت عقول نیز بود حدس است از سر کار آما
 در حق ما نورا - فدا که عکس بفرستد آیات در حق تفر
 همیشه در حضورها لندم من غلظت بحیرت زول آیات مفسر

مع کفایت در فقه و اما بجز آیات منقول نبود و چون باین
 مدلول بود همیشه در مالک بر این قسده بیجا است منقول نیستند
 یعنی غیر از طریق چون از منقول است و بجز آیات منقول
 می باشد ثبات می دهند مالک قسده فوق کما است که جا
 خانه و نزدیک گریخ بود منفذی در وسط بود در میان
 شوی و خام و شده عام مناجات و ترمیم بملک است الهی
 چون بآن منفذ رسیدند و در میان آن بیجا مالک بود
 از وسط منفذ در میان خانه و در سنگه صلب آنها اند
 از بیست صد و ناله جمع از اطراف خارج گشته و در
 تحس از قضا و تدبیر است الهی بر سر زمین در آن هنر همانند
 جل گریخته از او طاق برون گریخته آورند و در جام و کوفه
 ز فرسود که آگاه کرده اند اما در مورد قسده گشته که
 همیشه در مالک بر این کسب می نمود و عینت بود که بآن
 منفذ بر رسم و له امت قضا و قدر چنین شد که از فاطمه
 بعد آن بیگانه نازنین را وارد اهلان حوسان طوم و حاله

طیب را فرمودم کنی یواز آنکه ای طیب در پرده بردار و تو حق
 حاضرند چون قضا آمد طیب ایستاد و جاندار یک روحی باقی
الذی فرمود آنجا هم بخوابی بگردن عرق غنچه که در جا دارم
 یاب تا بقیع شود از راهها را الهی در معاد آن اولم آنچه از
 خدا میخواهی خدا عاقبت میکند و با آن حالت ضعف و درد و
 امل و نامه و مغزیت که دره تفریر و تحریر مکن نیست که چنانچه
 هرگز وارد میشد نهایت لطف و مهربانی و قدرت میطلبیدند
 و اجاب چون بعید دانان شرف میشدند و میبستند و میفرمودند
در ضحایات یکم تا آنکه در فرخ خواستید و در زمان
 قسم بیانات فریاد بگریه که فکر را میگردانند و از دست
 اندازن تا معصوم نیست و چهار ساعت طول کشید بسیار معناد دیگر
 روز جمعه دریا سوم بود که بعد از آنجا درم حل غلظت در اطراف ما گشتند
 شد که چند دقیقه میفرمودند که در راه چنانچه مصیبتی رخ داد
که چشم غلام نرسد بود - در قله شمع عاقبت بود از صورتها بسته بود با
 عهد این سر در که گویند اندازد با نیست او را یا نیست که از رویه؟ این را

هر گویا لعلها غنود که لعل شمع همان بود که در مردم نه مقصد بود که قد
 از سینه را میخورد که نه صنعت اهل کفایت و نه یک از مردم که لعل شمع
 محمود بر عکس او بود بسیار در عهد حضرت مولی الارض خاضع و خاضع
 نبود که بدین معنی ایان رسیده بود از عهد حضرت غصیل الله الاله ارواح
 العالمین مظهر بقیة الذرات شیخ محمود که در عهد حضرت مولی الارض روح
 کبریا در اعراض بود که آتاقین محمود اهل غیاث لعل بیگل لطیف زین
 الهی را غسل دهند که محمود است غصیل این قدمت را ایگانم دخی
 و لعل شرافت را همان نام قبول فرمودند در وسط سینه جاد در سینه
 شد در وسط جاد در آن بیگل مظلوم را بر او تخت تازه گذاردیم
 و شیخ محمود منقول بغسل شد و اجار الهی مانند بر دانه کاشف حوائج
 آن کرای الهی تفرغ و ابوال و تامل و حنین در وصف نتوان ^{عند}
 در هر استقبال با آوردن آب و امر غسل که این مالک کای بیانی
 مظهر مقام است که حضرت مولی الارض روحی لاخوانه الندا در فارغ چاه
 منی میفرمودند در نهایت ضطرار و عجز و در و کلمه مبارک حق
 آتاقین خود را بود که از وصف فارغ است بکلیتیم از شد

تا اثر حرکت شود بعد از آن غل و کفن آن نظیر این را در جوف
 تابوت تازه می نمایند . بار این برادران اینها و اجالی در
 آن حالت هم محفوظ و چون بدوش گرفتند هیچ دانه لعنان آنها
 رسیده و قیامتی برپا نشود با هانت آرم و توسل نبوت و کون در
 خارج قلعه عکا در بنی صالح آنرا جو مقدم استوار یافت و تقیم شد
 و حال آنکه در مطهر و اجرت مولی را در جوفش آهمن از بند
 نتر از قبر اجبار در جوف آن دایره می شود و ما تک
 غیر بجز حریم قباست میکنیم قلم علیهم السلام ایضا القدر
 المطهره از حی الی ایکه افند بر صفت بعد از رجوع از زمین
 مطهرت آن قلعه صیقل و در حضور تمام لایحه رسیده که کل آنها هستند
 و از تا اثرات بر همانا که تمام است تا در از فتح مطهر در الواح آنکه
 از دم ایام در آن بصیفت ظاهر است که است است از برای استودان الی ایتم
 و اولی الالباب که تا اثرات نور بر جوان هم طوفان بعد از چند روز در
 خارج اطرافین که صدایان بیکر شکر رسیده که گویا صدای
 آن طلعت است که از زمین بگفتند با تمام حال و در دست در دست فرزند

میراد الله در بیکر از این حال چه آتشی در قلوب پیدا کرد بر نفسی آرزوی
 عدم محمود و تشریف شده چون آن رت و محمودی است قدا تفریح میجو
 حضرت شد که کم کم ابراهیم را در محو قدمه مضمون شد و اجماعی که در خارج
 نمود مانند دانی حضرت است که ابراهیم را و جاسع محمود علی و عثمان
 افسه سلطان و اقصای معروضه را از ایشان شرف می کنند و کم کم متوجه
 وارد می شدند در آن وقت که سگ بود که کرد از راه آن در خارج تعجب
 بود و لینا اعیان در کت میجو و دستگیر میجو جانند است که هر چه در آن
 نرند عوی و دید آب مطبخ در خانه میروند و بنا این که در آنجا متعال
 خانه او بود لذا بان و پهل پهلوان میجو که راه این میگردانند
 چون تو عهد او بان میگردانند و در راه او در آنجا راه انداخته
 در آن یک آن راه گرفته که در سبب کورت او است و جمع نیز او است
 که در همه آن وارد آوردند و بان نه میبرد میاورند و تحت الارض
 تویم و بعد از خدروالی لوری آمد علیا و عثمان بنی تشریف میجو
 و که خدو حضرت مولی الوری عرق میجو آنرا از آن خدو تشریف
 در بار و الی طنج ایران تا به لدر حقیق را از دست دادند با جاب

تمام کرد و ما نیز را بکمال خود اینام دادیم و آنوقت در عهد تعلیم
 بیوم قبر از حرکت از پیشتر با آرزوی یک لیره و ستاد با قول نمودیم
 و گفتیم که جماعت حضرت افتد در محبتان نسبت که بخند و اوست بخند
 در این مواقع و قول نکردیم ادا و عهد که شد تا ماه رمضان آمد اگر
 بنها از برای معرفت همان می آمدیم باره از عهد و ما را که خیر طلب
 نمودند از ما فرستادند قدر ما نژده است از برای معرفت طبع می کردیم
 و پیش از طبع خیز نمودن دستگیر نمودن آنرا نیز گفته بودیم که من
 میخوام یک انعامی باشد حضرت افتد بدیم و در کوهین دگر
 میگردید تا آنوقت که ما آنها رفتند لاله آنست تا آنوقت
 این وقت با معرفت خدا و غنی کنیم و بعد از آن می آمد گفت
 خیر گفتیم در آن زمانها و عن انعام آنها را نیز دگر گفتند که ما می آمد
 در جماعت حضرت افتد در محبت نسبت که خیر قبول کنند و من بشما
 یک طایفه دگر میگویم گفت میگویم سعاد و در زرد است بیروز برادر
 حضرت مادر و دایما با پیشتر بازی میکردند سعاد روز بر روز
 گفت که اگر در مقابل من با ریت بازی کردی من کردن تو را

میکنم و له دزیر چون عادت کم بودی قتی چون دست بر سر حق
 نیز و یادش میآید که سنان تندی در شکر گمانی خورد و دستش را با این
 میآورد تا بوی دزیر گمانی که میگوید که غیاب پسند و مقبول باد شاه
 اراده است؟ نه قرار گرفته بود که بوزیرش انعام دهد بوزیر زود کرد
 داشت که یک ملک مین کن که او را با اسم تو بگذارد که بر اثر تو ماند
 وزیر عذر کردیم که اگر غیاب غایت مفرا باشد بلکه ریشرا افتی ترا
 تخفیم بدید که غیاب مستکر و نمون ناید شسم و یادش و خبر وزیر را
 اجابت نمود و در اثر او انجید و غفور گوید در معرفت از این
 حالت نهند آید و گفت از این حکایت تو صد در سخن است من
 تقدیم گفتیم اگر نه الحقیقه آنها من بما التفتی بخوابد بکنند
 ملک مطیع را بخورم و اگر آرد و اقیانوس را داشته باشم این شفقت
 آن مطیع را که امر نبود سه نایم امر نباشد در دوباره باز
 کنیم زیرا آب برنج و خورده نان و طعم را اهل محراب این آب
 مطیع میکرد و این گناه است که در غیر غیر که بر خود باز اگر
 خانه ایست محراب آب بر خود را با هیچ وزیر اعلی بهتر است

و گوییم که ما نیکو کارانیم و چون ساعت شش از شب بر گیم حال
 کلک گرفتیم و آن راه را باز کردیم فرصت آنکه صلح بگذاریم بدست
 از یک سر در بوم از صبر و کلمه که حضرت مولا ابوالدرداء رو می فرماید
 انما ابدا الله شدة و توحید اهل مطیع شدند و لغیر فرمود که
 هر سگه چکار استگنی این شوقی بمانند فرود آید بخت شوق حضرت
 و هر کس از آن باز کردن محراب را از قدرت گرفتیم سر و سر
 فرمود باز گشتن کم کم تهرت تهرت بخت هر سانه و بنا کردند
 مدخله کردن فرمود اگر از این اول چون وارد میشوند
 همان قسم از آن فرمودند کم از حسن فلاح و غایت تبار خود
 عیان منقلب میکنند و بعضی که هر قدر بر غنا و ثروت
 اهل عیب میکنند و مویز از انواع و نیشان از ظلم کوتاه
 و همین تهرت تهرت کرد از عکاسه از چند احتمال غنود و بعد از
 سال هر باره بر جهت بیکار کرد و تفصیله را بعد در همین تاریخ
 دیگر بکنیم اما از مطالب خود نماندیم در لغوی ابو که چون
 تا مصلح شد اول لغوی بعد که بر فساد آن از گشته از جمله

عثمانی افند سیدنا ای پیرد لغوت اندر کبریا پنهان حضرت مولانا
 در پروردت در معیت والی سرکانت گوید و خجرت گوید و خود
 افند بر این بوی کلمه است که منبر و محبتش در فائده ما کربان
 درودت در فائده است از ترا اثر و مهرت در وصف قرینه کبری
 و از ترا در روز است تا که شد و نیز در هر حال در هر
 و کبریا که بود که در هر حال بود بعبان اندر که خدا تبارک
 مرفور علی منبر باد چون عثمان افند در وقت آقامت در
 سخن بود بیدار و پند و قهر در فائده از او گرفته شد و ماه
 بجاه پیدان مادر که میسر از حسن منظم در فائده کم محبت
 بدرا غنچه و سبب لغوتش او شد و در شرف آقا تا که گوید و هر
 و محمود در نزد حکومت داد و ایامه و او را نیز را جمع
 سرور و حمود گذرانند هر دو بطرف و سرور و لغوت و اقتدار
 بود که از او در هر سخن عظم انوار قدرت الهی شرف او
 یاران را در محبت فرغ و انبساط و قید و شکر است و کلام
 من نصر الله الی الایمن و خیر بر همه من نشاء لوف تحشر

تو شغف غلو عن هذا الحرم العظيم يا شعوبون هذا القوز العظيم
والشرف المبين عند عثمان انذار سبكته قلبت فجناوات
غلو و باز ندانان که است و انباشتن در مابست و انغم
و هاند و ساید در برابر اهل طهارت و از ندول به محبت بنده نبی اکرم کل
در ظل ابراهیم داخل گرداند و از قدر و العطف الهی لقیمت برند باری
نمود از عقل انامت در قلمه یعنی چون حکم را کرد و طمانی در مسئله
سبقت طول و واقع نشد و حکومت عثمانی عکس در دولت جمع میکرد
فرع فرعی از طرف عکس دارد و حکامند حکومت فتنه را خواست
برای عکس که لهذا لطیف فاطر حکومت عثمانی عالمی مدد عظمی
و کزانه ارفقه بر لای نرسد آوردند اول در فتنه عکس سواد
که در محوره مقابل دریا است مگر انامت همانا که گوید ابن حرم
و نویسن و بنام است در عکس سواد و فایز ابن حرم و کلیف و ابن حرم
انگلیس با جمیع هیات در فان عوا مید سواد سواد سواد سواد
و افاق سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد
خانه سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد

کرده که در حضرت علی در روزی که او را در صدقه قیمت داشت
 دادند به لال در بازار حراج یاد در آن نیره فروخته شد که با اهل آن
 خوان را از قیمت اینها آنچه تعمیر فرمودند و یک افاق نیز گویند که آن
 ارضی نخبه بغداد در خوان فتنه فرمود چون میریارتان نیز گو
 که در میان جای باشد و عجم افاق تعمیر شد مگر افاق را که حضرت
 مولی البرقه افاق است چون فتنه فرمود تعمیر شد زیرا این
 یازده لیره تمام شد لهذا در میان افاق خواب و در طریقت بیوع
 اختصار یک تعمیر دیگر در زمان یک کوهستان و در آن
 می نداشتند و در آن افاق خاک زیاد بود و گویند
 جمعی میگویند که به راحت نرسیدند مگر بعد از آنکه گنگها گنگها شدند
 که با بجز اینهم و جسم نرسیدند زخم نبود که نمی یافتند باید گنگها که داخل بودند
 جمع میشدند کوهستان را بر میگذاشتند تا این گنگها چهار باره داخل کوهستان
 شوند یک وقت بوقت میگذشتند پس بر خواب میگردید تا چهار باره که
 گنگها بجز حرکت میآوردند کوهستان را چهار باره بر میگذاشتند همین قسم
 یک چندین طایفه خواب نرسیدند و بعضی از آنها در خانه نرسیدند

بدت خود عالی در همان احوال تیرت در بسته بعد فانه ملک کند
 بود از داخل فانه ملک سخا نه برضو قوام باز غنود و محو بیت
 ملک شد و بعد از خدر ناز و غیره بود نزدیک فانه برضو فانه
 در ابع را ملحق غنود در بانی بود در وسط حق و خسر با کرم در کاب
 و ایام بی تا سانی رفت و آمد ملک تیرت است که در سال در آن محل
 تیرت در بسته از اینها اهل سخا نه غنود و در سال ^{شاه} غنود که در
 چشمه آبی بود است محل طری در کس غنود غنود مل هم ^{علم}
 کردند اگر چه این بیت هم بسیار غنود چون در بیت بود
 بر قسم بود ملک تیرت در در باش فانه غنود ^{شاه} غنود غنود غنود
 کردند به سلامتی و در فانه گرفته شد و در گاه آقا در ^{علم}
 در در بر دانه جانر میبندند و با برین حکومت و احوال و عمر
 در اینها غنود غنود و از مل تا اهل س غنود غنود غنود غنود
 حکومت و بز و گان کهر میآوردند و در غنود و از غنود غنود
 مستغنی میباشند و موقد از جمیع اینها غنود غنود غنود غنود
 در غنود غنود و کیر غنود بود احوال ^{علم} در غنود غنود

و آنکه کم کم صفت ابراهیم ترافع شد و فتن بیخ و بنج میان برادر
 در نفسی نیره و پاکیزگی باقیات تا نزد میکردید و گاهی قیام
 نوده و کجته لبندی چنانکه ابراهیم میفرمود غایب آید آنرا بر تری
 این احوال جمیع عکس بریز علیها السلام اللهم الا ان فخر حقان قدوسی
 مبارک بود در دنیا نیست خضر و خضر و بندگی و آسوده که و آگاهی
 خدمت بنحویه بود که در اندر است لغز را نرسد و از دست کسی
 دارد نیاید و در عالم کلام حل است بر عظم و حضرت مولی الوردی
 که هر که بگذرانند ز غایت را از جناب با عین آقا باشند
 و قبر از مسجد حضرت عبدالمطلب است الی غرض و در حدیث از
 میسر و در حقیقت در دامن کوه کربل در مرتبه اجاب الی ان
 کردند ایامیکه حضرت مولی الوردی در امری که تری است
 خوش حال آن و دعوات تقدیر کرد آن امام از بیخ عالم تا
 قصد به اعم غنود و در رضا الی برداشته کردند و امام پسر
 در حین قرآن مجید آفاق را ندیدند که چه آتشی تقدیر
 زانجا اجاب الی دارد و چه نوزاد کرد از برده آه و آه

و چه حضرت و غایتش را در روز آقام و نه شب را تراهی دیگر
 نقیشت و گرفتار روزگار نغمی را مشغول نمودند نه خندان نری
 و کس از صفو حضرت بر او الهی بر میان با و تا وارد شد که در صحت
 کرد و تقیر و کس که او اشرف نیز همچوان و بیغ نیز هر که نیز زبان بگذارد
 تا وقت در کس که برورده آلودش غنا تشریف بفرمود چون اینک
 صحت چون دیگر مانند از نورش هر جان با در فاشند و در بگو
 این صحت بر آرند از آن وقت شکر که طالع گوید و ادای را
 یا تشریح از آرد و وفایه جاودانی و سرمت از کماش تا کرد
 امیدوار که جمع با یکم شرا دار دنیا و دنیا و عبودیت است و دیگر
 است تا شکر گویم و متعوی و صلاح عسکرت تا تم نادرا کن عیبت
 تقدیر اهل و در آن اوج عنایت بر دلگدایم ربنا لا تحرنا
 من العساکر و شرفنا علینا بش و انظر علینا بسین افسکت
 و رحمتک و اسئل علینا بما ظالعقد و العقران و یقین علی عسکرت
 و علیما کت یا رحمن و یا منان و ظل عنایت حضرت و ابرک
 اللذیر و یقین علیما اعباسک و اخصصت لارنا کت لعلنا

دکله لات قمار عن کل الدالین وینا من فصلک اعا کینا

محبوب این الین

نادر از آب و هوا بلکه نادر است و در زمین در سطح آبی برآمده
 چه قسم بود و چه آب و هوا در آن است - هر دو در اصل اول در دنیا
 در محله نوری ادبوا کرده در حضور منقذین علیا می نشستند و غنچه که در
 چه حالتی از کفرین نادر آن محله را کفرین که هوا علیا نفسی
 بدست که اگر برین از مالار علیا بگذرد از شرت غنچه است برای
 علیا می افتد من وقتی از علیا در تا بود بر غنچه غنوم که بر شام
 یکسب در علیا ماندم آنست خوابم نبرد غنچه از علیا در در کرم
 شاهه ملکان پاشید که حضرت ایدر علیا از ندکانه بخوابند غنچه
 نرو و همیسان بهر که نوزد موقد نرو حکومت معلوم بود که برای
 علیا چه قسم است مشد و نیکه آیدم علیا قتل علیا جمیع آن است
 نروین آن و نرو و سگها ورم کرده یعنی بسیار بد هوا بود و نرو
 که هم که متعقوبه دان آن از فابع علیا برفت ده دقه چاه
 عین است نرو و نرو و هم نرو آنرا نرو در در ادانل آید آنرا

از همین آب صرف میشد و بعد از غلام و بعضی از صاحب برقیه
 راه کجی از آن یک کاس برسد که خوب آوردند و بعد از آن در باغ
 تابه دیگر از آن ترش دردم ساز که بوی کم کم آب درواغها بفرست
 کرد و بعد چای آب بود اگر شیرین شده که اگر ترش خوردن
 میفروشد و ترش را تا بیزارت تمام تبدیل الی غیره از این چای
 میفروشد از این چای هم تبدیل میشود و صحت هر تبدیل از قوی
 گردید و قدرت الی که هر شد تا در آن آب که بر تانین است
 بیکایا بد و که را بترش بود و در آن جمع این و تنویر
 و بر اصل دان طلشرا از فرنگستان آورده بود و در حواله
 در آن بیکایا و بیدیم اقبال میکردند در آرزوی آب کاری
 بیکایا و نامورین در آن حکومت اهل بلاد اهمیت میدادند
 و صاحب خانه اندرون الی غیره بودیم قبیل سکوت و هیچ ایفای
 بیدیم چاکلیا که حل هلاله بعبود فرستادند و تمام این سرآوری
 صادرند معوض معتقدند نفس را که هیچ آب را از قاری میاورد
 و که بترش است که در لبش بود که آب را از قاری بیکایا باری

تا در هر تنه خود بگذشت که گویی از روزی که سلا ببول نامزدی
 بود که در دانه آمدن ناصرالدین شاه بعد از این که از طرفداران
 عثمانی از سلا ببول نامزدی برود در دانه عثمانی نامزدی را
 و بعد از آن حال و قرار است بود در دانه در آن وقت اجاب
 و در روزی که از جیب خود برگرفت که بعد از آن جیب بر زمین
 نهد و نظر بر سر و پا و بکند تا آنکه ناصرالدین شاه از دانه
 نماید آنوقت اجاب نهد و در جهت ایندین که در روزی که سلا ببول
 یعنی از آنجا نامزدی در روز سلطنت ناصرالدین شاه از دانه
 آمد که بعد از آن وقت نهد از او را بوی سلا ببول در آن
 کرد و در روزی که وارد حوران شد در حوران آن وقت
 کند و زند که نماید تفاوت با سلا ببول میان عالی زده که مرا بگوید
 هر گوی که نبود هر گوی که نکند است مرا بوی سلا ببول در آن
 بشود از اجاب است که در روزی که را نکند حال بر روی آن
 معروف است از روزی که در آن ملک و هم از روزی که در آن
 شد از حوران اول دارد حیا شد و دید که در حیا حکم

لب درینا ندارد همان وقت با سر یکله حیفا را بنام خود بگفت
 یاره از جیب خود برآید و ایمانه بپوشد بپوشد یکله داد و بخار کرد
 و بزرگان را مجبور بیاورد در ساعت یکله بنام خود برآید
 خلق و بعد دارد نکاشد و در عکاسی اول یکله بسیار خوب
 بنا میخورد و بعد آب گاو بز نزدیک شهر است و این آوردن
 موهوب است موهوبه خلق که در آن حال آب گاو بز وارد عکاس کرده
 همان وقت اگر کرد که ماند آب گاو بز نیاید و از طرف مردم
 بنام فدیله برآید که آوردن آب و بعد خلق فدیله را بگیرد
 رفت سرون که مشغولیت بنا و فدیله برآید که بنا که باری
 بیشتر نرود اندیک ساعت نسبت نزد بنا که در حالیکه بنا که
 مکتفیت نکرده که در آن وقت خلق در یک وقت آره نکرده
 است بزرگ کار که باشند دنیا کردند و بعد وقت و بعد وقت
 که است روز دیگر آمد و بعد تمام روز است بهتر بنا خلق اند
 گفت که در روز دیگر وقت آره نکرده بنا خلق و در روز
 جمع تمام است است بنا که این را بعد از آنکه همه عکاس است

ولید قرار از سر برنا فصد که است که او در یک وقت نهار و در
 و یک وقت بر آن نماز در چندی ده ساعت در روز باقی میماند باید
 صد کعبه استر بنا کند اگر کعبه کعبه و خرابی باشد به مسجد و خانم
 فلک است که هر یک از آنها باید هر سال یک بار در شهر روزه
 آبرو دارد و کعبه کرد و صد دیگر نیز دارند و این کعبه
 گرفتند و مبرور شدند در کتب من فخر الله با طهاره اعمدین
 نماز عباد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد
 بتصرف در کعبه کعبه

در روزی که پادشاه روزی رفت در جمیع زمینها و معنی تخفیف
 در سر میدهند و با نظر سر بسندینا بد کعبه است و کعبه که در
 کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است
 معشرت میکنند روزی رفت در جمیع زمینها و معنی تخفیف
 مبارک را مع زیارت کرد و سوال کرد که حضرت بسیار اقدیر گما میستند
 کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است
 کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است و کعبه است

در حالی است که هر یک در حال صلح و تفاهت که این بکفر یعنی خود را با یک
 کفر نبرد کوار است و نبرد حکومت بعد از اینجهت دارد که اگر شاه
 بخندد و میگفت که خفوات نباید با کفر مناسبت میکنند و برون نیایند
 فردا حکمرا ندمیست در این در فتنه را برون می نهند
 زیرا این در نبرد و جملت هر جا نادم است و جمع و کاتر خود تر خلق
 و نامردین را است که دنیا کردند اهل حکومت و خلق در نبرد
 عزت فراراده پس روح علاوه خدا خند و خودت از زیاد شد
 لایق در سر دنیا به نوزد است در هر روز یک بفرمود که در بغداد
 چند نفر از اهل این استند بعد از فکر کردن بیشترند در روز یک
 شاه آمد بغداد و اهاب وقت از برون بعد از ظهر نماز تا
 بوزن بار است و وقت روز در طایفه بود در است و وقت روز
 است و وقت ساعت جهت بنوعی را تصور کرد است در طایفه از
 بر جهت بکفر شد روز در حضرت در ایام روز ساعت آمدن بود
 مدیته تو فدا استقامت و فدا است داغ در نوزی شاه را
 و خیر فریوم شنیدم بگو که خود فریوم آتا این شاه زیار

متشخص است پاشای نیا مستحق کار با من خود در فرموده آن مالک بسیار
 متشخص است این را این طریقی که در اینجا می بینید که مضاف است
 و این را می بیند اگر چه در نزد من کفر در حکومت عثمانی بود
 عثمانی ترقی نمود. مگر کار آن از حدی که در آن زمان بود و در
 نیرت بودند حق نفع است هر دو گواه است که بعد از یک وقت تمام
 ما و آمد که در است ترا در ساز مایل خواست و در پیر در حق حاضر است
 دید تعارف اول کفر در کار داد و بعد با خبر از سنة الفجر
مگر کار تاریخ سواد ند اصورت تعارف را در حق آدم مرد حق
دستند و بعد داع خود سافر در جمع و حیث کرد که پرو ت در
اصلا حاکم من که ام اگر ای نا فقیر شد حالت در هر جا من مستم
تعارف ز من من میان و ت و ال کفیه در سر ت داع و
رکبان است و ضرا ند اور در رحمت مکن و ما از فر اید و
نیم نیم محل غنا ت داع ش د اگر این کفر بیر ت را بنمود که امور
حضرات باید نمود که از فر ان پادشاه نمود که در الفجر مکن
اهلیت میدار ند و ما ر یک ند از جهت انکه نمود که در الفجر مکن

در آن او غلزار محبت در هر آن در حق اجداد کثر کند و در هر چه کرد کفر خوارا
 محکم باین است خداوند مفرقش کند و اندر او با ت آن اند عبد الرحمن
 با ت یک چشم او کرد و ترک بود از آن که کلبه این کفر بسیار است
 تا بنای آن ما روز دارد و بسیار طبع پیدا کند و حضرت عبد الله را در آن همراه بود
 بر نفسی از آن امرین که تو صد شریف و ملائکه بود و منسوبت معاشرت
 خلقی ظاهر نماید ابتدا و اولی لطفی غنیمت موفقت و کسب طایفه
 لیس اقتدار بر بند بود و اولی بر کثرت و عظمت منجوا ابتدا لعلت
 خاطر او را غنیمت موفقت و کسب بر کسب اگر کسب غنیمت موفقت و کسب
 منجوا بود آنکه بخیر حضرت عبد الله را در آن همراه بود آنکه از آنرا
 لایزالیم به آنکه طلب او و نور در فایده لایزالیم به نهایت لطف و در آن
 را با و منیر موفقت با در وجه معجز و منجوا بود که آن از امرین
 نماند و بهشت نما طرد است در فایده در آن موفقت لایزالیم به لایزالیم
 آمد در هم بکنیم لایزالیم را با در و اعتبار موفقت در آن و در آن
 وصف در کثرت غنیمت با در آنکه موفقت با در آن
 از آنکه در فایده است و منظر لایزالیم در آن موفقت حاصل شد

بنا بر عداوت را کفایت کرد و شب و روز در عهد از دست او بود که چنان
 الهی بود و مجتهد مطبوعه علم نوریست و در کورده است که در فتح خرمین که عطا آمدند
 علی و فرزان مادرش پس از قمار آنها شدند و جمیع خرد آزادند و بیچاره
 شدند و در دماغش میگیرند و دیگر از مجتهد حکومت نفوس که با رای
 خود بر همراه و همراهِ او در مطبوعه او را هر چند از علم تمام تمام
 عکس در عین و مطبوعه را فرستاد پس از قبول میباید که در مطبوعه
 از پس از قبول میباید که در فرزان مادرش پس از نوبت شد
 خانه پادشاه بود و حرکت کند و عوارض است اما حق است و کف و کار
 مدارت در تصرف بود چنانچه در آنجا که خوب و بد است که از طرف
 ندیش و کفایت در باز و دیگر از آنجا که بد است که بد است در افعال کند
 و چون نیز چهار سال در آنجا رسید از تمام از طرف و ایام
 تحقیق فرستاد که گفتی بود که قبلاً آنرا بود عطا در او تا سکه در آنجا
 و حقه را که منفعت بود آمدند و نور در یک چون حق حقیقت بود از آن
 در آنجا که سواد در آنجا بود از آنجا که با کمال حقیقت بود که تا آنجا بود
 در آنجا که خوب است علم و جمیع برادر او را گرفت و با و نهادند که

مطبوعه
 مطبوعه
 مطبوعه
 مطبوعه
 مطبوعه

که بنا بر این خجرات معادله بود از طرف هر سو چه که حضرت تراوردی
 دیدند بر کورستان از اولیا هستند بدینها صدمه می دارد و آنکه
 در آنوقت خجرات کسب همراهم نزد بدیع صحبت پیدا کرد و در آنوقت خانه
 چون ایجا آمدند بستان من و همراهم را عطف تبار غدا بر زمین ایجا
 با منم آنجا کعبه در کوفه و بازار خجرات حرام میخواندند تا بر می آمد
 حضرت مولانا نور زود ایجا همراه تبار پادشاه نکرده آمد و بازار آورد
 در آنجا خجرات کسب ایجا که از خجرات کسب فرستادند و پادشاه یکسره
 از خجرات کسب ایجا ایجا خواهر کسب آورد و حضرت را بر سر دراز دادند
 در پناه خود گرفتند که آن است پیت غرضش و ترفه کرد بر حضرت خجرات
 در خجرات کسب ایجا پادشاه فرستادند که بدید و پادشاه خود در آنجا
 عداست فرستادند حضرت مولانا نور زود ایجا که تبار گردانند و قبول فرستادند
 در خجرات کسب ایجا خجرات کسب ایجا که تبار گردانند و قبول فرستادند
 ایجا در خجرات کسب ایجا که تبار گردانند و قبول فرستادند
 کت گرفتند که کسب ایجا خجرات کسب ایجا و ترفه من خجرات کسب ایجا
 برانند و پیت ایجا که تبار گردانند و قبول فرستادند

با جماعتی در دستارند و احوال از حدیثی در کتب آنها بار نمودند و همی میهم
 در روزی که آنجا بودیم و آنرا در جمیع شهرند و نیز علی بن قیس و بعضی احوال
 در خیر نمانند محمد بن لولم و کمال از در می که در هر یک بود که آنرا بدینست
 و لغز او نیز خیر بر سر رفتند و ما هم در آن درون و مشغول بودیم و همی
 مراجعت سلطان محمود بن محمود بن محمود که از زمان بیرون آمدیم اول در
 دکان که در آنجا بودیم خلیل مسکری است همین قسم جمیع احوال بدینست
 بعد از مدتی که آمدیم که آنجا بودیم و واقع شد بعد از آنکه در روزی در
 جمیع محققان و ما هم تفصیر را از آنکه میفونند بعد از اهل آن درون مشغول
 که در طایفه می شدیم بعد از مدتی که رفتند تقریباً از آنجا که گذشتند و
 در آنجا که در آنجا بودیم که برده را از آنجا که در آنجا بودیم که در
 آنجا که در آنجا بودیم که گفتند که زاده ای که در آنجا بودیم که
 محمد و کمال بدینسانند و هر دو در هر دو با دادیم تا آنکه شرف دادند
 میخواستیم که در آنجا که شرف نمودیم حال رفتیم تا آنکه در آنجا که
 در آنجا که در آنجا بودیم که گفتند که شرف دادند و هر دو در آنجا که
 محمد و کمال بدینسانند و میخواستیم که در آنجا که در آنجا که

حالدم صل کبریا فرمود آ تا ز نور و حریت و تسبیح فرمود و در کوفه
 آ تا خدا از کارش باز نماید حضرت مولی المراد ثریف آوردند
 نزد پسر تنگراف و دست یکدیگر را گرفتند و ثریف آوردند نزد
 و داخل کردند شدند پسر تنگراف تنگراف غزل عبد الرحمن
 پادشاه را از آن درار و بعد از چند دقیقه بی معرفت فرمود و محله
 از پادشاه ثریف کردند تا نزد و حضور در محله عرفان قرآن و غیره از
 آنکه ثریف سر بر نیامشده همه تازه بی معرفت فرمود و
 بعد از آنکه که خدا از بکر کور پادشاه یعنی شهرت عبد الرحمن
 و ثریف کردند تا در بیاحت اقد در سر و قی در دستند و آ تا پادشاه
 در کوفه چون نجو سر و نمود و لعل بود که صبحی در کافه اجابت از انبند
 صبحی از عاز خانه پسر پادشاه آمد با چند نفر دیگر که پادشاه که در کافه
 آ اجبارا به بندد و اجبارا حکم حکومت داخل و توفیق نماید
 دید همه در کافه اجابت است و گفت اللهم انصرنا و شاه روزه
 صبح خواستند رفت در قراول خانه مرکز را شرف پدید و کبری
 گذشت و گفت که به پدید و دست اجبارا کافه را باز میکنند

در آنوقت بدست اجارا پایش آورده در کمانها به بند و بر
 حسرت از کار خدا خیزد و در کمال اطمینان مانند طری که بخلاف
 نشسته باشد و از هیاهو و اهل بی خبر که تا گاه معنی افندی رخ علی
 باندراست غمناک دارد شد و متفرق از شام با هم معنی افندی
 آهین بود بخودن تفریق عبدالرحمن بابت مفردی و بعد یک
 دیگر متصرف و بیس افندی تک ایگنی او هم معنی دامن مبارک را بیستم
 و پنج مان معنی غیر که کفر مبارک بخلون است در طرد کرد و یک
 بار معنی افندی ز در حالت خون نشسته بود عند الرحمن با گفت
 معنی افندی حیا مخزنه بر کار داری بگو من اوج حکم مخزون بیس
 معنی افندی حوا را او که غیر من مخزون نیستیم ولی از خدا مطلق که
 به صورت لایزال با غایت و بیدار العزما است گفتند
 در سگ در و بر سرید و لرزه باند امرا اندا در آنوقت معنی افندی
 تفریق را با دیده بدوقی بخواند غیر است معنی و معنی در بد
 باقی نماند در قلبش و میگوید که در لب در این فکر لغوم و حاله
 نیز خیر آمد بعد میگوید حضرت معنی افندی را درم که خطیتم بر از تو

تمام کنید که من نکوایم مردم طواب دادلسا خوش محمد ندیده باشد
 انکه در این خوب نشود ^{که} منفی اندر ^{که} شکر شده در حضور ما که در همه
 رگه نشود که این چه حکایت است با اینکه ^{که} نیک منند واقع شد و بعضی
 نیز تندراف آید آیا در لطف است سرکار آقا چه کنم برادر برود
 قلندرها فرستادند و نیک غیر مکرر و مال چون حضرت اندر خست
 دست گرفتند و در مصایف بر همه را لایق بر سگدارانند و بعضی
 کرد حضور ما که من ساعت پنج عصر کردم که در هیچ این
 قلندران آمدند ^{که} گفتند از شن القم نزد من ^{که} نیک است این
 چه حکایتی است نزدیک است که من دیوانه شوم ^{که} نیک است برود
 در بیت در وقت آمدیم عرض کردید و هم فرمود بر کار آقا در
 و لواء نه افروخته که منفی یافتند بر ما قدم هل کرده اند ^{که} از فرمودند
 و حضرت هم دکان باز نیکند زوال را بخدا و اگر دارند فرمود
 اگر از آن بخوابد ^{که} نیک است بکنند ما بود ^{که} در و این است که پری
 خدا از ما ^{که} نیک است باز ما نیکند ^{که} بخدا و اگر ^{که} نیکند ^{که} نیکند ^{که} نیکند
 تفریق خوا کردیم این ^{که} نیک است ^{که} نیک است ^{که} نیک است

در رسیده یک نام بر کفایت و دیگر تعرف از آن و دارد شد منزل
 تقییر امور کرده بخوبی امور در خانه و ثواب از معرفت تو که این
 میگردی اینها تبارت میکنند و امر را از بسکه منزل آوردی که این
 جماعت را احسن کنی امر را نشان بود امر را از بسکه آوردی
 دیدند تا این امر یکجا و دوم که شسته و احوالتر گفت که چرا این
 امر را در اینست احوال تقییر به نسبت بود و احوال را در این
 طلبید و معرفت گفت که این نفوس که تبارت میکنند دست ترا
 بگیرد و بر آفات با چشم کرد که به بسیند منزلت به بنید

از صورت هر که در ۵۹ صفت خستی نوشته شد در مقام آثار اولی
 مضبوط است برادر است و نظر حقیر ناقص و بقیه دارد
 تاریخ و بقیه ۱۳۱۷ شمسی ۱۲۸۷ هجری = بغدادی ۱۲۸۷
 قمری ۱۲۸۷ قمری ۱۲۸۷ قمری ۱۲۸۷ قمری

تبع کفری

تبع کفری